فصلنامهٔ گویش‌پژوهی
نشریهٔ علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
شاپا چاپی: ۵۲۲۵-۲۶۷۶
دورهٔ ۱، شمارهٔ ۳، پائیز ۱۴۰۴

بررسی ساختار فرهنگ‌نگاری و روابط معنایی در دو فرهنگ تخصصی فارسی شبه‌قاره هند

Lexicographic Structure and Semantic Relations in Two Specialized Persian Dictionaries from the Indian Subcontinent

امیرعباس آقابابازاده[۱] ✉، مائدهٔ یعقوبی[۲]

[۱] دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد پژوهشکدهٔ مطالعات واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران. نویسنده مسئول: a.aghababazadeh@gmail.com

[۲] دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد پژوهشکدهٔ مطالعات واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران. maedey215@gmail.com

Amirabbas Aghababazadeh[1] ✉, Maede Yaghubi [2]

[1] M.A. Graduate of the Research Institute of Lexicography and Terminology, Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran. Corresponding author: a.aghababazadeh@gmail.com

[2] M.A. Graduate of the Research Institute of Lexicography and Terminology, Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran. maedey215@gmail.com

اطلاعات مقاله

تاریخ‌ها

دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۱

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۳

واژگان کلیدی

فرهنگ‌نگاری تخصصی

روابط معنایی

شبکه مفهومی

گنجنامه در حل لغات شاهنامه

کشف‌اللغات و الاصطلاحات

چکیده

با گسترش زبان فارسی در شبه‌قارهٔ هند، فرهنگ‌نگاری فارسی، به‌ویژه در دورهٔ گورکانیان و حکومت‌های محلی مانند قطب‌شاهیان، رونق یافت. از قدیمی‌ترین فرهنگ‌های موضوعی این دوره، کشف‌اللغات و الاصطلاحات، تألیف عبدالرحیم بن احمد سوربهاری در حوزهٔ اصطلاحات صوفیه، و گنجنامه در حل لغات شاهنامه، اثر علی بن طیفور بسطامی است. با وجود اهمیت این آثار، تاکنون بررسی تطبیقی نظام‌مندی از نظر ساختار فرهنگ‌نگاری و شبکه‌های مفهومی مدخل‌های آن‌ها انجام نشده است. پژوهش حاضر با هدف بررسی آغاز فرهنگ‌نگاری تخصصی فارسی در هند، مقایسهٔ ساختار این دو فرهنگ و تحلیل شبکه‌های مفهومی اصطلاحات مشترک بر پایهٔ اصطلاح‌شناسی شناختی انجام شده است. روش پژوهش شامل تحلیل کلان‌ساختار، بررسی تطبیقی خردساخت با تأکید بر مدخل‌های اسمی مشترک، و تحلیل معنی‌شناختی روابط جانشینی و همنشینی و ترسیم شبکه‌های مفهومی برخی اصطلاحات بر اساس دیدگاه‌های لوم است. نسخهٔ شمارهٔ ۴۷۵ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی از کشف‌اللغات و تصحیح ۱۳۹۵ گنجنامه مبنای بررسی بوده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد هر دو اثر، با وجود کاستی در بازنمایی روابط مفهومی مدخل‌ها، واجد شاخصه‌های فرهنگ‌نگاری علمی‌اند. این کاستی عمدتاً از فقدان نگرشی نظام‌مند به اصطلاح‌شناسی ناشی می‌شود. پژوهش حاضر ظرفیت‌های علمی و نظری فرهنگ‌نگاری تخصصی فارسی در شبه‌قارهٔ هند را آشکار می‌کند.

Abstract: With the expansion of Persian in the Indian subcontinent, Persian lexicography flourished, particularly during the Mughal period and under regional dynasties such as the Qutb Shahis. Early thematic dictionaries include Kashf al-Lughat va al-Istilahat, compiled by Abd al-Rahim ibn Ahmad Surbahari on Sufi terminology, and Ganjnameh dar Hall-e Loghat-e Shahnameh, authored by Ali ibn Tayfur Bastami. Despite their significance, these works have not been systematically compared in terms of lexicographical structure and conceptual networks. This study examines the early development of specialized Persian lexicography in India, compares the structures of both dictionaries, and analyzes shared terms through cognitive terminology theory. The methodology involves macrostructural analysis, comparative microstructural analysis focusing on shared nominal entries, and semantic analysis of paradigmatic and syntagmatic relations, including the mapping of selected conceptual networks based on L'Homme's approach. The study draws on manuscript no. 475 of Kashf al-Lughat, held at the Library of the Islamic Consultative Assembly, and the 2016 edition of Ganjnameh. Findings show that both works exhibit features of scholarly lexicography, despite limitations in representing conceptual relations among entries, largely due to the absence of a systematic approach to terminology. This study highlights the scholarly and theoretical potential of specialized Persian lexicography in the Indian subcontinent.

History
Received: June 01, 2025
Accepted: Aug. 14, 2025

Keywords
Specialized Lexicography
Semantic Relations
Conceptual Network
Ganjnameh dar Hall-e Loghat-e Shahnameh
Kashf al-Lughat wa al-Istilahāt

استناد: آقابابازاده، امیرعباس، یعقوبی، مائده (۱۴۰۴). بررسی ساختار فرهنگ‌نگاری و روابط معنایی در دو فرهنگ تخصصی فارسی شبه‌قاره هند. *گویش‌پژوهی*، ۱ (۳)، ۱-۲۹.

https://doi.org/

© ۱۴۰۴ (۲۰۲۵) نویسندگان مقاله، فصلنامهٔ گویش‌پژوهی، مجلهٔ علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

۱. مقدمه

فرهنگ‌های موضوعی و تخصصی فارسی در شبه‌قارهٔ هند، بخشی از سنت فرهنگ‌نویسی فارسی را تشکیل می‌دهند که بررسی ساختار و شیوهٔ تعریف‌نگاری آن‌ها می‌تواند به شناخت ویژگی‌های این سنت و چگونگی بازنمایی معانی واژه‌ها کمک کند. در میان این آثار، *گنجنامه در حل لغات شاهنامه* و *کشف‌اللغات و الاصطلاحات* از نظر موضوع و سابقهٔ فرهنگ‌نگاری هند مورد توجه‌اند. بررسی تطبیقی این دو فرهنگ، افزون بر روشن کردن ویژگی‌های ساختاری آن‌ها، امکان بررسی روابط واژگانی و معنایی میان مدخل‌های مشترک و چگونگی بازنمایی این روابط در فرهنگ‌نویسی تاریخی فارسی را فراهم می‌کند.

گنجنامه، فرهنگ موضوعی شاهنامه فردوسی است که علی ابن طیفور آن را در دورهٔ پادشاهی عبدالله قطبشاه (۱۰۳۴–۱۰۸۳ ق) نوشته است. فرهنگ پس از مقدمه، فصلی دارد دربارهٔ اطلاق اسم پارس بر ملک ایران و تعداد زبان پارسی و فضیلت و فصاحت زبان فارسی و بیان حروف و کلماتی که همراه اسم‌ها و فعل‌ها می‌آیند و حروف و کلماتی که به‌جهت آرایش کلام بیاید. بیشتر اطلاعات این فصل از فرهنگ جهانگیری و آثار مرتبط با آن گرفته شده است.

گنجنامه دارای حدود ۱۸۴۴ واژه به عنوان مدخل اصلی است. در بیشتر موارد بعد از تعریف‌نگاری، شاهد و مثال آمده است. پس از فرهنگ واژه‌ها، ابن طیفور فرهنگ کنایاتی تدوین کرده است که برخی از مدخل‌های آن در حقیقت کلمات مرکب هستند. ترتیب مدخل‌ها براساس حروف الفبا و به صورتی است که حرف نخست باب و حرف دوم فصل است و ترتیب دیگر حروف نیز به صورت الفبایی رعایت شده است (آقابابازاده، ۱۳۹۵). از سوی دیگر، *کشف‌اللغات و الاصطلاحات* تألیف عبدالرحیم بن احمد سوربهاری، فرهنگ موضوعی اصطلاحات اهل تصوف است که به نقل از محمد معین در قرن دهم و یا به نقل از ذبیح الله صفا یازدهم هجری در هند تألیف شده است (آدره و کزازی، ۱۳۹۴: ۳۳).

این فرهنگ دارای دو بخش است. بخش نخست، مقدمه‌ای کوتاه است که مؤلف در آن به حمد و ستایش خداوند پرداخته و دلایل تألیف کتاب را بیان کرده است. پس از آن بخش اصلی فرهنگ آمده است. ترتیب مدخل‌ها براساس نظم الفبایی حرف اول و آخر هر واژه است. از ویژگی‌های زبانی تعریف‌نگاری سوربهاری می‌توان به سادگی و کوتاهی آن اشاره کرد. مؤلف برای حروف «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» مدخل‌های مستقلی در نظر نگرفته است و واژهایی که با این حروف آغاز می‌شوند به‌ترتیب در ذیل «ب»، «ج»، «ز» و «ک» آورده است و در اطلاعات مربوط به تلفظ آن‌ها توضیح آورده است که باء فارسی، جیم فارسی، ز فارسی و کاف فارسی.

«فرهنگ لغت» و «اصطلاح‌نامه»، اگرچه هر دو با توصیف و سازمان‌دهی واحدهای واژگانی و معنایی سروکار دارند، از نظر هدف و شیوهٔ سازمان‌دهی، یکسان نیستند. در «فرهنگ لغت»، واحد اصلی معمولاً مدخل واژگانی است. در مقابل، «اصطلاح‌نامه» بیشتر بر نظام مفهومی و روابط میان مفاهیم و اصطلاحات تکیه دارد. این تمایز با رویکرد مفهوم‌محور ووستر[1] همخوانی دارد.

ویژگی‌های *گنجنامه در حل لغات شاهنامه* و *کشف‌اللغات و الاصطلاحات* در نگاه نخست آن‌ها را به «فرهنگ لغت» نزدیک می‌کند. بااین‌حال، در ارزیابی این دو اثر باید بافت تاریخی و کارکرد آن‌ها را نیز در نظر گرفت. به‌ویژه آن‌که هر دو در سنت تاریخی فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره، نوعی فرهنگ موضوعی و تخصصی بوده‌اند. بنابراین، هرچند اطلاق عنوان «اصطلاح‌نامه» به آن‌ها، با معنای دقیق و امروزی این اصطلاح، نیازمند احتیاط است، می‌توان این آثار را دارای ظرفیت تحلیل اصطلاح‌شناختی نیز دانست. بدین معنا که روابط مفهومی و معنایی میان مدخل‌های آن‌ها می‌تواند فراتر از ساختار الفبایی اثر بررسی و در قالب یک نظام مفهومی بازسازی شود. این رویکرد، بدون تغییر ماهیت فرهنگ‌نامه‌ای آثار، امکان مطالعهٔ آن‌ها را از منظر اصطلاح‌شناسی فراهم می‌کند.

[1] E. Wüster

این پژوهش تلاش دارد ضمن بررسی کلان‌ساختار و خردساختار هر دو فرهنگ مورد نظر، روابط واژگانی و معنایی مدخل‌های مشترک را نشان دهد. در همین راستا تلاش شده است در مسیر پژوهش به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود.

- دو فرهنگ مورد مطالعه، از نظر کلان‌ساختار و خردساختار چه ویژگی‌هایی دارند؟
- با در نظر گرفتن مدخل‌های مشترک دو فرهنگ، ویژگی‌های تعریف‌نگاری، شاهد و مثال‌ها و ارجاع‌ها چیست؟
- روابط مفهومی و معنایی میان مدخل‌های مشترک دو فرهنگ، چگونه قابل شناسایی و بازنمایی است؟
- واحدهای واژگانی مشترک در دو فرهنگ تاریخی چه تفاوت‌هایی در معنا و تعریف می‌یابند؟

۲. پیشینه پژوهش

فرهنگ‌نگاری فارسی در شبه‌قارهٔ هند، هم‌زمان با گسترش فارسی در حوزه‌های اداری، آموزشی و ادبی، به‌ویژه در دوره گورکانیان و حکومت‌های محلی، رونق یافت. پیشینهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند را می‌توان با آثاری چون *بحر الفضایل فی منافع الافاضل*، تألیف محمد بن محمود بدر خزانه البلخی و فرهنگ *ادات الفضلا* تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی، در اواخر قرن هشتم و اوایل نهم آغاز کرد. در ادامه به نقل از آقابابازاده (۱۳۹۵: ۴–۱۶)، به طور خلاصه به معرفی فرهنگ‌های فارسی در هند که تا پایان قرن ۱۲ هجری تألیف شده‌اند پرداخته می‌شود.

در اوایل قرن نهم، ابراهیم قوام فاروقی فرهنگ *شرف‌نامه* را تألیف کرد. در این فرهنگ علاوه بر مدخل‌های فارسی، واژه‌های عربی و ترکی نیز ثبت شده است. *مفتاح الفضلا*، تألیف محمد بن داود بن محمود از فرهنگ‌های مهمی است که گاه فرهنگ‌های دیگر تألیف‌شده در هند از تعریف‌های این فرهنگ نقل کرده‌اند. در قرن دهم و یازدهم فرهنگ‌نویسی فارسی هم در ایران و هم در هند بیش از پیش اوج می‌گیرد. *تحفهٔ السعادت سکندی*، تألیف محمود بن شیخ ضیاء و فرهنگ *شیرخانی*، *کشف اللغات* و فرهنگ *مؤید الفضلا* در همین دوره نوشته شده است. از ویژگی‌های مهم *مؤید الفضلا* آن است که هر باب آن شامل سه بخش است. نخست واژه‌های عربی، دیگر واژه‌های فارسی و در آخر واژه‌های ترکی را آورده است. نویسنده غالباً نام فرهنگ‌های مورد استنادش را ذکر کرده است.

همچنین فرهنگ *فتح الکتاب*، تألیف ابوالخیر بن سعد النصاری در قرن دهم تألیف شده و به تقلید از *شرف‌نامه* و *مؤید الفضلا* هر حرف را به سه بخش عربی، فارسی و ترکی تقسیم کرده است. *مجمع اللغات* تألیف ابوالفضل وزیر جلال‌الدین اکبر شاه، بیشتر در حکم رساله‌ای است دارای الفاظ فارسی و عربی بدون آن‌که شاهدی برای مدخل‌ها بیاورد. الله‌داد فیضی در اواخر قرن دهم فرهنگ *مدار الافاضل* را تألیف کرده است. معاصر او میرجمال‌الدین انجو شیرازی در نیمهٔ نخست قرن یازدهم *فرهنگ جهانگیری* را نوشته است. او حدود سی سال به تحقیق لغات و اصطلاحات پرداخته است. دربارهٔ اهمیت و ویژگی‌های این فرهنگ و *برهان قاطع* مطالب مختلفی نوشته شده است که برای پرهیز از تطویل کلام از ذکر آن‌ها این‌جا پرهیز می‌شود. با این وجود ذکر این نکته مهم است که در بین فرهنگ‌های مختلفی که در هند نوشته شده است، *فرهنگ جهانگیری* شاید مهم‌ترین منبع علی بن طیفور برای تألیف *گنجنامه در حل لغات شاهنامه* بوده است.

در زمان سلطنت شاهنشان جهانگیر (۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷ هجری)، امان‌الله مخاطب فرهنگ *چهار عنصر دانش* را تألیف کرده است. از نکات قابل توجه این فرهنگ آن است علاوه بر مدخل‌های فارسی، مدخل‌های عربی نیز ثبت شده است. *جمع الجوامع*، تألیف علی محمد بن شیخ عبدالحق دهلوی در نیمهٔ قرن یازدهم نیز در کنار مدخل‌های فارسی واژه‌های ترکی و عربی آورده است. *لطایف اللغات* تألیف عبدلالطیف گجراتی به الفاظ خاص *مثنوی معنوی* اختصاص دارد و الفاظ فارسی، عربی و ترکی را جمع کرده است. احتمالاً بعد از *کشف اللغات* که نخستین فرهنگی است که به الفاظ تصوف اختصاص دارد، *لطایف اللغات* دومین فرهنگ نوشته شده در هند است که می‌توان آن را به نوعی فرهنگ تخصصی عرفان و تصوف به شمار آورد.

معروف‌ترین فرهنگ نوشته‌شده در قرن یازدهم هجری توسط محمد حسین خلف تبریزی با عنوان *برهان قاطع* تألیف شده است که شرح آن معروف است. دو سال پس از *برهان قاطع*، عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی *فرهنگ رشیدی* را تألیف کرده است. این اثر در واقع خلاصه‌ای از فرهنگ جهانگیری است که مؤلف نکاتی بر آن افزوده است. در دوران سلطنت اورنگ زیب عالمگیر، فاضل نامی فرهنگ *لغات عالمگیریه* را تألیف کرده و در هر فصل اول الفاظ عربی و بعد مدخل‌های فارسی آورده است. پس از آن نوبت به *اشهر اللغات* تألیف علام الله الهانسوی الغزنوی می‌رسد. مؤلف الفاظ فارسی و عربی را ثبت کرده است. وی از فرهنگ‌های پیشین از جمله *فرهنگ جهانگیری* به عنوان منابع فرهنگ خود نام برده است.

در این میان، فرهنگ‌های مرتبط با حوزه‌های مشخص جایگاه ویژه‌ای دارند. خطیبی (۱۳۷۹) در بررسی سیر فرهنگ‌های شاهنامه، *گنجنامه در حل لغات شاهنامه* اثر علی ابن طیفور بسطامی را از نخستین فرهنگ‌های اختصاصی شاهنامه در شبه‌قاره می‌داند. این اثر واژه‌های شاهنامه را با شواهد شعری و براساس نظم الفبایی عرضه می‌کند. همچنین، پژوهش آقابابازاده (۱۳۹۵) با عنوان تصحیح *گنجنامه در حل لغات شاهنامه* با بررسی نسخه‌های موجود و ارائهٔ متنی تصحیح‌شده، زمینه استفاده از متنی منقح را در پژوهش‌های بعدی فراهم کرده است. این تصحیح در پژوهش حاضر به‌عنوان یکی از منابع اصلی بررسی *گنجنامه* مورد استفاده قرار گرفته است.

بررسی *گنجنامه* نشان می‌دهد که این اثر فراتر از مجموعه‌ای از معادل‌های واژگانی است و از ساختاری قابل توجه برخوردار است. اثر پس از مقدمه و مباحثی دربارهٔ نام و زبان فارسی، فصاحت، ساخت واژه و برخی عناصر زبانی، به واژه‌های شاهنامه می‌پردازد. مدخل‌های اصلی عمدتاً واژه‌های منفردند که پس از تعریف، در بسیاری موارد با شاهد و مثال همراه شده‌اند. افزون بر بخش واژگان، فرهنگ کنایات نیز در ادامهٔ اثر آمده و مدخل‌های این بخش نیز براساس حروف الفبا، از حرف نخست و دوم، سامان یافته‌اند. این ویژگی‌ها، *گنجنامه* را از منظر بررسی خردساخت فرهنگ و رابطه میان مدخل، تعریف و شاهد، به منبعی مناسب برای مطالعات فرهنگ‌نگاری تاریخی تبدیل می‌کند.

کشف‌اللغات و الاصطلاحات عبدالرحیم بن احمد سوربهاری توسط آذره و کزازی (۱۳۹۴) مطالعه و معرفی شده است. اهمیت این پژوهش در فراهم‌کردن مبنایی برای شناخت نسخه و ویژگی‌های اثر است. بررسی ساختاری *کشف‌اللغات* نشان می‌دهد که این اثر دارای ۶۷۳ مدخل است و مدخل‌ها براساس ترتیب الفبایی حرف اول و آخر واژه تنظیم شده‌اند. تعریف‌های سوربهاری نیز در بسیاری از موارد کوتاه و ساده‌اند و اطلاعات مربوط به تلفظ در مواردی که صورت نوشتاری یا واجی واژه برای خواننده ابهام داشته، به تعریف افزوده شده است.

بررسی پیشینه نشان می‌دهد که پژوهش‌های موجود عمدتاً بر معرفی و تصحیح آثار، جایگاه تاریخی آن‌ها در سنت فرهنگ‌نگاری فارسی و توصیف ویژگی‌های ساختاری هر یک از فرهنگ‌ها به صورت مستقل متمرکز بوده‌اند. حتی پژوهش *کشف‌اللغات* و پژوهش مربوط به تصحیح *گنجنامه* اگرچه خواستگاه تدوین آن‌ها و آثار شبه قاره را در نظر داشته‌اند، با این حال، هر کدام بر یک اثر تمرکز داشته‌اند. از سوی دیگر، مطالعهٔ خطیبی (۱۳۷۹) بیشتر چشم‌اندازی تاریخی از فرهنگ‌های شاهنامه ارائه می‌کند. در نتیجه، آن‌چه در مطالعات پیشین کم‌تر مورد توجه قرار گرفته، مقایسهٔ همزمان دو اثر از منظر کلان‌ساختار و خردساختار، به‌ویژه، بررسی مدخل‌های مشترک آن‌ها در سطح روابط معنایی و مفهومی است.

۳. روش پژوهش

در بخش تحلیل ساختاری، به‌منظور بررسی نحوه سازمان‌دهی مدخل‌ها در دو فرهنگ، نخستین مدخل هر باب الفبایی بررسی شد. در مرحله تحلیل معنایی و مفهومی، با توجه به متفاوت بودن هدف این بخش، مجموعهٔ داده با افزودن نمونه‌ای نظام‌مند از مدخل‌های مشترک گسترش یافت و در مجموع ۵۸ مدخل مشترک برای تحلیل انتخاب شد. در این

مرحله، برای گسترش مجموعهٔ داده‌ها، آخرین مدخل هر باب الفبایی در *گنجنامه* بررسی و در صورت وجود همان مدخل در *کشف‌اللغات* به‌عنوان مدخل مشترک انتخاب شد. بدین‌ترتیب، انتخاب نمونه با هدف ایجاد پوشش الفبایی در مجموعه مدخل‌های مشترک، و نه با هدف تعمیم آماری نتایج به تمامی مدخل‌های دو فرهنگ، انجام گرفت.

برای تحلیل شبکهٔ مفهومی، نخست تعریف‌نگاری مدخل‌های مشترک با یکدیگر مقایسه شدند. در این مقایسه، مؤلفه‌های معنایی، هستهٔ مفهومی و روابط میان مفاهیم استخراج و مواردی که امکان تحلیل آن‌ها بر اساس روابط مفهومی معرفی‌شده توسط لوم[1] وجود داشت، شناسایی شد. برای ترسیم شبکهٔ مفهومی مدخل‌هایی در نظر گرفته شد که امکان توضیح آن‌ها باتوجه به روابط مفهومی معرفی شده توسط لوم باشد. همچنین مدخل‌هایی باید درنظر گرفته می‌شد که اگرچه در دو فرهنگ، هستهٔ معنایی مشترکی داشتند، در یکی از فرهنگ‌ها یک مؤلفه، منظر یا رابطهٔ مفهومی متفاوتی برجسته شده است.

باتوجه به نظریات لوم، جدولی آماده شد تا با نشان دادن هستهٔ مرکزی، روابط مفهومی و شواهد تعدیل معنایی مدخل‌های مشترک بتوان خوشه‌های مناسب برای ترسیم شبکهٔ مفهومی فراهم کرد. در این جدول، تفاوت مؤلفه‌های تعریف‌نگاری دو فرهنگ نیز ثبت شد تا مواردی که حفظ هستهٔ مفهومی همراه با تغییر در مؤلفه‌ها، منظر یا روابط پیرامونی آن است، برای بررسی تعدیل معنایی شناسایی شود. بر این اساس، جدول مذکور مبنای انتخاب روابط و خوشه‌های مفهومی برای شبکهٔ نهایی و نیز تحلیل نمونه‌های تعدیل معنایی قرار گرفت.

۴. ویژگی فرهنگ‌های مورد بررسی

در این بخش، ویژگی‌های فرهنگ‌های *کشف‌اللغات* و *گنجنامه* در دو سطح کلان‌ساختار و خردساختار بررسی می‌شوند. در بررسی کلان‌ساختار، سازمان‌دهی و ترتیب مدخل‌ها و جایگاه آن‌ها در ساختار فرهنگ مورد توجه قرار می‌گیرد. در بررسی خردساختار نیز ویژگی‌هایی همچون صورت املایی، اطلاعات آوایی و دستوری، شیوه‌های تعریف‌نگاری، کاربرد شواهد و مثال‌ها و نظام ارجاع بررسی می‌شود.

۴-۱. کلان‌ساختار فرهنگ‌ها

۴-۱-۱. سازماندهی الفبایی مدخل‌ها

آشکار است که از اولین قدم‌های نگارش فرهنگ، در نظر گرفتن فهرست مدخل‌ها[2] است. به استثنای فرهنگ جهانگیری که در آن، انجوی شیرازی به فکر روش جدید در ترتیب مدخل‌ها افتاده بوده است، سابقهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند نشان می‌دهد بیشتر فرهنگ‌نویس‌ها ترتیب الفبایی مرسوم را رعایت کرده‌اند.

عبدالرحیم بن احمد سوربهاری، *کشف‌اللغات* را در ۲۸ باب تدوین کرده است. هر باب به طور میانگین ۲۵ فصل دارد. کوتاه‌ترین باب مربوط به حرف «ث» با ۱۷ فصل است و از سوی دیگر طولانی‌ترین باب‌ها مربوط به حروف «الف»، «ت»، «ف»، «ل»، «م» و «ن» با ۲۸ فصل است. نویسندهٔ *کشف‌اللغات*، مدخل‌ها را براساس حرف اول به عنوان باب و حرف آخر به عنوان فصل مرتب کرده است و به‌ترتیب حروف الفبا در حرف دوم نیز توجه داشته است. برای مثال باب «خ»، فصل «الف» با مدخل «خاتم‌الاولیا» آغاز می‌شود و به‌ترتیب شامل مدخل‌های «خلط» و «خوشا» می‌شود. نخستین باب این فرهنگ «الف» است و فرهنگ‌نویس بین «الف» و «آ» تمایز قائل نشده است. همچنین واژه‌هایی که به «الف» و یا «الف با همزه» ختم می‌شوند نیز در باب «الف» دسته‌بندی شده‌اند.

---

[1] L’Homme
[2] lemma list

از دیگر نکات قابل ملاحظه در *کشف‌اللغات* آن است که مدخل‌هایی که با حروف «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» آغاز می‌شوند، به ترتیب در باب یا فصل «ب»، «ج»، «ز» و «ک» سازماندهی شده‌اند. شایان توجه است که این فرهنگ مدخل‌های عربی را نیز شامل می‌شود و واژه‌هایی که به تای منقوطه ختم می‌شوند در باب «ه» نوشته شده‌اند. از سوی دیگر، *گنجنامه در حل لغات شاهنامه* شامل ۳۰ باب است و هر یک به طور میانگین ۱۱ فصل دارند. کوتاه‌ترین باب این فرهنگ متعلق به حرف «ث»، فقط شامل مدخل «ثریّا» است و طولانی‌ترین باب برای حرف «م»، ۱۹ فصل دارد. لازم به اشاره است که در این فرهنگ برای حروف «ذ»، «ض» و «ظ» باب مجزایی اختصاص داده نشده است.

ترتیب مدخل‌های *گنجنامه* مطابق با ترتیب الفبایی متعارف است. به عبارت دیگر مدخل‌ها براساس حرف اول و دوم مرتب شده‌اند. برای مثال مدخل «خلوق» در باب «خ» و فصل «ل» و مدخل «سرخاب» در باب «س» و فصل «ر» آمده است. علی ابن طیفور، باب «آ» را پیش از باب «الف» آورده است. همچنین قابل توجه است فصل «ز» هر باب شامل مدخل‌هایی با هر دو حرف «ز» و «ژ» است. مانند مدخل‌های «ازار» و «اژدها». همچنین در باب «د» واژه‌های «دزبان» و «دژخیم» نوشته شده است.

علی ابن طیفور اگرچه بین باب‌های «ب» و «پ» تمایز قائل شده، از تمایز در تقسیم فصل‌ها بین این دو حرف (ب و پ) صرف نظر کرده است. برای مثال در باب «ک» فصل «ب» ابتدا مدخل «کپان» و پس از آن «کبتر» آمده است. علاوه بر آن، واژه‌هایی که با حروف «ج»، «چ»، «ز»، «ژ»، «ک» و «گ» آغاز شده‌اند، هر کدام در باب متمایز ثبت شده‌اند. همچنین قابل توجه است که پیش از آغاز باب «ث»، فرهنگ‌نویس اشاره کرده است که «هشت حرف در فارسی نمی‌آید». البته منظور او تمایز آوایی این حروف در کلمات فارسی است.

«هشت حرف‌ست آنکه اندر فارسی ناید همین / تا یاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو اکنون تا کدام‌ست آن حروف و یادگیر / ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف»[۱]

۴ -۱- ۲. شیوه مرتب‌سازی مدخل‌ها

از ویژگی‌های مهم دیگر، ترتیب واژه‌ها در فرهنگ‌های مورد مطالعهٔ این پژوهش، بررسی آن است که آیا مرتب‌سازی مدخل‌ها براساس «حرف به حرف»[۲] است یا «واژه به واژه»[۳]؟ در مرتب‌سازی حرف به حرف، واژه‌ها یکپارچه در نظر گرفته و صرفاً به ترتیب الفبایی مرتب می‌شوند. بنابراین نیاز نیست مخاطب فاصلهٔ بین بخش‌های واژه‌های مرکب را درنظر داشته باشد. در حالی که، براساس اصل واژه به واژه، فاصله نیز در مرتب‌سازی در نظر گرفته می‌شود، به طوری که وجود فاصله بر وجود حرف مقدم است (شریفی و قطره، ۱۳۹۸: ۱۶). ترتیب قرار گرفتن مدخل‌های «سیاهی»، «سیاه‌کاری» و «سیاه‌کلیمی» در *کشف‌اللغات* نمونه‌ای است که نشان می‌دهد فرهنگ‌نویس روش سازماندهی حرف به حرف را مد نظر داشته است. از سوی دیگر علی ابن طیفور معیار واژه به واژه را رعایت کرده است. برای مثال در باب «ش» فصل «ب»، ابتدا مدخل «شب آهنگ» و سپس «شپاشاپ و شیشاپ» ثبت شده است.

۴ -۱- ۳. ساختار تخت و لایه‌ای

واژه‌نامه‌ها را می‌توان براساس جایگاهی که واحدهای واژگانی آن‌ها نسبت به یکدیگر دارند به دو دستهٔ «تخت» و «لایه‌ای» تقسیم‌بندی کرد. ساختار تخت[۴] زمانی است که تمام مدخل‌ها جایگاهی برابر داشته باشند و مدخل اصلی به

---

[۱] گنجنامه در حل لغات شاهنامه. ذیل باب حرف «ثای به سه نقطه»

[2] letter-to-letter
[3] word-to-word
[4] flat

شمار آیند. ساختار لایه‌ای[1] مربوط به فرهنگ‌هایی است که دارای مدخل‌های فرعی هستند و گروه‌بندی آن‌ها یا به صورت «فهرست‌بندی»[2] و یا به شکل «خوشه‌سازی»[3] ارائه شده است.

اگرچه هر دو فرهنگ دارای زیرمدخل یا مدخل‌های فرعی هستند، به نظر می‌رسد رابطهٔ آن‌ها در کلان‌ساختار فرهنگ تخت است. باتوجه به بسامد کم زیرمدخل‌ها و مدخل‌های فرعی در مقایسه با فرهنگ‌های امروزی، نمی‌توان *کشف‌اللغات* یا *گنجنامه* را دارای ساختار لایه‌ای در نظر گرفت. برای نمونه می‌توان اشاره کرد به مدخل «چاپلوس» در *کشف‌اللغات* که در ذیل تعریف آن «جیلوس» آمده است و نیز علی ابن طیفور در *گنجنامه* ذیل تعریف مدخل «پیشکار» به «پیشبار» اشاره کرده است. اما چنانکه گفته شد، با وجود این نمونه‌ها نمی‌توان فرهنگ را لایه‌ای دانست.

۴-۲. خردساختار فرهنگ‌ها

۴-۲-۱. صورت املایی و گونه‌های نوشتاری

صورت املایی واژه در فرهنگ‌های قدیم فارسی علاوه‌بر آن‌که راه ورود به مدخل‌ها را نشان می‌دهد، گاه می‌تواند اطلاعاتی دربارهٔ صورت‌های تاریخی نوشتار ارائه بدهد. منظور از صورت املایی در اینجا شکل نوشتاری یک واژه یا واحد واژگانی است که می‌تواند در کنار صورت‌های نوشتاری دیگر، با همان دلالت و صورت آوایی یکسان یا مشابه به کار رود. در هر دو فرهنگ صورت‌های دیگر برخی مدخل‌ها ارائه شده است. برای نمونه می‌توان به جدول‌های شماره ۱ و ۲ توجه داشت.

جدول ۱: نمونه‌ای از صورت‌های املایی *کشف‌اللغات*

مدخل	صورت دیگر املایی	مدخل	صورت دیگر املایی	مدخل	صورت دیگر املایی
آباد	آبادان	زابلستان	زابستان	غاب	[ج] غابهٔ
چاپلوس	جیلوس	صلّاب	[ج] صلیب	لابه	لوبه

جدول ۲: نمونه‌ای از صورت‌های املایی *گنجنامه*

مدخل	صورت دیگر املایی	مدخل	صورت دیگر املایی	مدخل	صورت دیگر املایی
باب	باپ	راخ	روخ	طاق	بغطاق و بغلطاق
تاب	تابش	زابلستان	زاولستان	لابه	لاوه
یار	یارد				

۴-۲-۲. معادل‌های هندی

یکی از ویژگی‌های فرهنگ‌های نوشته‌شده در هند آن است که فرهنگ‌نگاران گاه معادل‌های هندی مدخل‌ها را نیز نقل می‌کرده‌اند. همان‌طور که در جدول شمارهٔ ۳ مشاهده می‌شود، هر دو فرهنگ‌نویس برای مدخل «ساج» معادل هندی ذکر کرده‌اند. چندین مدخل از این دست را می‌توان در هر دو فرهنگ یافت. به گفته خطیبی (۱۳۷۷)، نخستین فرهنگی

[1] tiered
[2] listing
[3] clustering

که این رویکرد را اتخاذ کرد، *آدات‌الفضلاء* یا *زفان گویا* بود و این سنت پس از آن به بیشتر فرهنگ‌های یک‌زبانهٔ فارسی تألیف‌شده در هند گسترش یافت.

جدول ۳: نمونه‌ای از معادل هندی واژه

مدخل	تعریف *کشف‌اللغات*	تعریف *گنجنامه*
ساج	نام درختی است که آن‌را هند ساتکه [سانکه] گویند.	درختی است مشهور در هندوستان که آن را ساکوان گویند.

۴-۲-۳. اطلاعات آوایی و تلفظ

از آنجا که نسخه‌های دستخط مؤلفان اصلی فرهنگ‌ها در دسترس نبود، برای مدخل‌هایی که تلفظ آن‌ها در توضیح و تعریف‌نگاری نیامده است، قضاوت در مورد اینکه آیا نشانه‌های واکه‌های کوتاه به‌کاررفته در این نسخه‌ها متعلق به خود مؤلف است یا بعداً توسط کاتبان اضافه شده است، ممکن نبود. با این حال از آن‌جا که در تمام نسخه‌های به دست‌آمده از *گنجنامه* و *کشف‌اللغات*، حرکات در متن شرح داده شده است توجه به این امر اهمیت دارد.

ارائهٔ تلفظ در هر دو فرهنگ تا حدودی مشابه است. هر دو فرهنگ‌نویس شیوهٔ خوانش مدخل را توضیح داده‌اند. برای مثال در *کشف‌اللغات* ذیل مدخل «چاپلوس» نوشته شده: «با جیم فارسی و باء موقوف». همچنین علی ابن طیفور در *گنجنامه* ذیل همین مدخل نوشته است: «با بای عجمی و لام مضموم». جدول شمارهٔ ۴ که در پیوست آمده است نمونه‌ای از صورت تلفظ مدخل‌های منتخب از هر دو فرهنگ را نشان می‌دهد.

۴-۲-۴. اطلاعات دستوری

هیچ کدام از فرهگ‌ها اطلاعات دستوری مربوط به مدخل‌ها را آن‌گونه که در فرهنگ‌های معاصر مرسوم است، نقل نکرده‌اند. با این حال باید اشاره کرد که علی ابن طیفور و عبدالرحیم سوربهاری، برخی ویژگی‌ها از جمله شکل مفرد و جمع و گاه صورت مصدر برخی مدخل‌ها را ثبت کرده‌اند. برای مثال در *کشف‌اللغات* ذیل مدخل «صلّاب» آمده است که این واژه جمع واژهٔ «صلیب» است. همچنین ذیل تعریف مدخل «غاب» اشاره کرده است که جمع «غابهٔ» است. مثال‌هایی از این دست در *گنجنامه* نیز مشاهده می‌شود.

۴-۲-۵. شیوه‌های تعریف‌نگاری

آشکار است که مهم‌ترین ویژگی خردساخت یک فرهنگ، تعاریف آن است. رویکردهای مختلفی برای تعریف‌نگاری فرهنگ‌ها وجود دارد. باتوجه به شریفی و قطره (۱۳۹۸: ۳۵-۳۶)، می‌توان به طور خلاصه چهار نوع تعریف‌نگاری را در نظر گرفت.

تعریف تحلیلی یا منطقی[1]؛ معنای واژه را با ذکر طبقهٔ کلی و ویژگی‌های ممیز آن بیان می‌کند و به ویژه برای اسم‌ها کاربرد دارد. در تعریف‌نگاری بر اساس روابط واژگانی، معنای واژه با توجه به روابط معنایی آن با دیگر واژه‌ها، مانند هم‌معنایی، هم‌آوایی، هم‌نویسی، چندمعنایی، شمول معنایی، تضاد و ترادف بیان می‌شود. در صورتی که فرهنگ‌نویس رابطهٔ ترادف را در نظر داشته باشد تعریف مترادفی[2] است.

[1] analytical definition / logical definition
[2] synonymic definition

تعریف مصداقی[1] نیز با اشاره به مصداق یا نمونه‌ای از مفهوم، معنی یک واژه را بیان می‌کند و در تعریف صفت‌ها و مفاهیم انتزاعی کاربرد بیشتری دارد. برای مثال، *گنجنامه* مدخل «رازبان» را چنین بیان داشته است «کسانی را گویند که سخن ارباب حاجت به عرض سلاطین رسانند» و احتمالاً می‌توان آن را نمونه‌ای از تعریف مصداقی دانست.

واژه به عنوان نشانهٔ زبانی در بافتی که به کار می‌رود دارای نقش یا کارکرد است و فرهنگ‌ها «شیوه‌ای از رفتار که یک نشانه را در ارتباط و ترکیب با سایر نشانه‌های زبانی قرار می‌دهند» نشان می‌دهند. ویژگی‌های کاربردی به عواملی مربوط می‌شوند که بر کاربرد واژه‌ها تأثیر می‌گذارند (صناعتی و شریفی، ۱۴۰۴: ۷۲). از این رو، تعریف کارکردی[2] معنای واژه را با اشاره به شرایط و موقعیت‌هایی که یک واژه در آن به کار می‌رود مشخص می‌کند. این نوع تعریف معمولاً برای واژه‌های دستوری مانند حروف ربط و اضافه و واژه‌های پرسشی به کار می‌رود. این چهار نوع تعریف‌نگاری مبنای بررسی شیوهٔ تعریف‌نگاری در مدخل‌های مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

به نظر می‌رسد هر دو فرهنگ‌نویس، عبدالرحیم سوربهاری و علی ابن طیفور بیشتر به رویکرد تحلیلی / منطقی توجه داشته‌اند. برای مثال جدول ۴ نمونه‌ای از مدخل‌هایی را نشان می‌دهد که با این رویکرد تعریف شده‌اند.

جدول ۴: تعریف‌نگاری براساس رویکرد تحلیلی / منطقی

مدخل	تعریف‌نگاری منطقی در *کشف‌اللغات*	تعریف‌نگاری منطقی در *گنجنامه*
آباد âbâd	———	به‌معنی مکهٔ معظمه نیز آمده است و بعضی خانه کعبه را گفته‌اند.
پادار و پایدار pâdâr & pâydâr	———	اسپ جلد و تند را نامند.
تاب tâb	روشنی ماه و آفتاب و فروغ هر چیزی که روشن بود و گرمی آن و توانایی	برافروختگی از غم اندوه بود.
ثریّا sorayyâ	از منازل قمر و نام تاره و نام زنی است.	ستاره‌ای چندی است معروف که آن را به پارسی پروین خوانند.
جاثلیق djâsalīq	———	اول، آدم چاپلوس را گویند. دوم، عالم و عابد و حکیم و زاهد ترسایان را نامند.
چاپلوس čâplūs	فریبنده و شیرین‌زبان که مردم را بفریبد.	کسی را گویند که به سخن‌های شیرین و چرب‌زبانی مردم را بفریبد.
حزم hazm	استوار کردن و استوار گرفتن و استوار تنک بر اسب بستن و هوشیاری و بیداری در کار و زمین بشته درست و سخت.	———
خارا k̲ârâ	سنگ سخت و جنسی از جامه‌های قیمتی	اول سنگ سخت را گویند. || دوم نوعی از بافتهٔ ابریشمی است که مانند صوف موجودار باشد.
داج dâdj	تاریکی شب و سیاهی آن	به تازی تاریکی و سیاهی شب را گویند.
زابلستان zâbolestân	نام ولایت آباء و اجداد رستم	نام ولایت رستم است.
ژاله žâle	آنچه از ابر می‌بارد و آنرا تگرگ و سنکجه نیز گویند و نیز خیک که درو دمیده باشند و بوقت آشنا در زیر سینه نهندش.	شبنم بود و آنچنان باشد که شدت سرما هوای صافی را غلیظ گرداند و بخار سازد و آن از زمین بلندتر شود و بر برگ‌های اشجار و نباتات قطره‌ها پدید آید.

[1] extensional definition
[2] operational definition

مدخل	تعریف‌نگاری منطقی در *کشف‌اللغات*	تعریف‌نگاری منطقی در *گنجنامه*
		به معنی جالهٔ به جیم است و آن چوب و علفی باشد که بر هم بندند و چند پوست گاو را پر باد ساخته بر آن نصب کنند و بر زبر آن نشسته از آب‌های ژرف بگذرند.
ساج sâdj	طیلسان سبز و نام درختی است که آنرا هند ساتکه گویند و در فارسی مادهٔ مرغ کنجدخواران را گویند	درختی است مشهور در هندوستان که آن را ساکوان گویند|| و در بعضی از فرهنگ‌ها مذکور است که درخت سال را نامند که آن نیز درختی است مخصوص هندوستان.
شاخ šâk̲	معروف و سرون جانوران و نیز نام پیالهٔ درازاست و جنسی از زیاد که گلاب آمیخته استعمال کنند.	سیوم دست را نامند از انگشتان تا کتف چهارم شاخ درخت را گویند. ششم جوی کوچکی را گویند که از رودخانه و جوی بزرگ جدا سازند یا خود جدا شود.
طاق tâq	آنچه در بناها می‌سازند آنکه روی سوی آسمان بغلطد ضد قفا	———
عارض ʿârez	صفحهٔ روی و دندان و آنرا آفتی که پیش آید از دنیاوی و از بیماری و آنکه لشکر را عرض کند.	کسی را گویند که سپاه را بر شاه عرض کند.
غاب ġâb	بیشه‌ها را و جمع غابه است و گوشت شب گذشته و گوشت گندیده. در ادات الفضل است که سخن یاوه و بیهوده و چیزی از کار بازمانده.	اول چیزی باشد خراب شده و ازکارمانده. دوم حدیث بیهوده و لاطائل باشد.
فتراک fetrâk	دوال‌های زین که راست و چپ، پس و پیش کوههٔ زین آویخته باشند.	دوالی را گویند که از پیش و پس زین بیاویزند.
قار qâr	آرام گیرنده مالنده تا حکم شود آب درو نرود.	معنی آن در لغت قیر مرقوم خواهد شد؛ به معنی قیر است و آن چیزی است که بر درزهای کشتی و خیک و امثال آن مالند تا محکم شود و آب از آن به درون نرود یا بیرون نیاید و در بعضی فرهنگ‌ها مرقوم است که هر چیزی سیاه را گویند.
کاخ kâk̲	———	سیوم نام قصبه‌ای است از مضافات تون.
گاز gâz	لب به دندان گرفتن و مقراض که زر و نقره بدان ببرند.	اول دندان باشد. و دندان گرفتن را نیز گویند.
لابه lâbe	اظهار اخلاص به ایثار و به عجز تمام در کنز اللغات لابه و لوبه سنگستان از سنگ سیاه است.	———
ماج mâj	آب تلخ وشور به تشدید جیم آنکه از دهن او آب ریزد	———
ناب nâb	خالص و صاف و چهار دندان که پیش بشک باشند و آن کو که بر قرجخ اسب که از فربهی افتد دو کوفهٔ اسب یعنی میان دو سرین اسب.	———
والا vâlâ	نوعی از جامهٔ ابریشمی که تنگ و باریک می‌باشد که زنان پوشند و زبردست و بزرگ بقدر جاه و بلندی.	اول، بلند را گویند به بحسب قدر و مرتبه. دوم نوعی بافتهٔ ابریشمی باشد و آن معروف است.
هار hâr	افتاده شده و خراب و شکسته شده سلک مروارید را گویند	اول به معنی مروارید و لعل و یاقوت سفته و دیگر جواهر باشد که به‌ترتیب به رشته کشیده باشند. دوم به معنی حمایل باشد.

نمونه‌های قابل توجه دیگری نیز در هر دو فرهنگ وجود دارد که در آن‌ها فرهنگ‌نگاران تعاریف را با در نظر گرفتن روابط واژگانی مختلف ارائه داده‌اند. جدول ۵ نمونه‌هایی از تعریف‌نگاری در هر دو فرهنگ با این رویکرد را نشان می‌دهد.

جدول ۵: تعریف‌نگاری با توجه به روابط معنایی (نوع رابطه در کمان مشخص شده است)

مدخل	روابط واژگانی در تعریف‌نگاری کشف‌اللغات	روابط واژگانی در تعریف‌نگاری گنجنامه
آباد âbâd	ضد ویران (تضاد) که آن را آبادان نیز گویند. آفرین و تحسین	معمور (ترادف)، خوب، نیک و خوش (هم‌معنایی)، آفرین
باب bâd	در (ترادف)، باب کتاب، در فارسی باب به معنی حق آمده است (احتمالاً ترادف)، پدر	پدر
پادار و پایدار pâdâr & pâydâr	همیشه باقی و پایدار بود. (ترادف)	همیشه و باقی (ترادف) و برقرار و ثابت بود (نزدیکی معنایی)
تاب tâb	توانایی (ترادف)، پیچ، رنج و غصه (نزدیکی معنایی و احتمالاً هم‌معنایی)، غرور و تفتی، طاقت (ترادف)	فروغ و پرتو بود و آن را تابش نیز گویند (ترادف). به معنی پیچ باشد. طاقت و توانایی را گویند (ترادف). گرمی و حرارت (نزدیکی معنایی). برافروختگی از غم و اندوه. محنت و مشقت (نزدیکی معنایی).
حزم hazm	استوار کردن و استوار گرفتن هوشیاری و بیداری در کار (ترادف)	هشیاری و بیداری (ترادف) و خبرداری (نزدیکی معنایی) و استواری در کارها را گویند.
داج dâdj	یاران حاجیان و پیروان ایشان (شرح مصداق) مثل آب کشنده و تجار و مکاریان (شمول معنایی) و در فارسی تاریکی شب و سیاهی آن (ترادف)	———
راخ râk̲	غم و اندوه (ترادف)	غم و اندوه بود (ترادف) و آن را رخ نیز گویند.
ژاله žâle	———	تگرگ (هم‌معنایی)
شاخ šâk̲	سرون جانوران (ترادف)	شاخ حیوانات، پیشانی (هم‌معنایی)، پاره
صلّاب sollâb	سختی‌ها	اسطرلاب
طاق ṭâq	طیلسان و جامهٔ یکتا (ترادف) و آنچه در بناها می‌سازند (شرح کارکرد) و آن معروفست و این فارسی معربست و طاق ضد جفت (تضاد) و بمعنی یکی هم آید (ترادف). آنکه روی سوی آسمان بغلطد. ضد قفا (تضاد)	طاق خانه و رودخانه و امثال آن بود، واحد و مفرد را گویند (مجازی) و ضد آن زوج است (تضاد) و آن را وتر خوانند (هم‌معنایی) که ضد شفع باشد (تضاد)، سیوم فرجی را نامند و آن را بغطاق و بغلطاق نیز خوانند، چهارم به معنی گشوده و باز کرده بود (هم‌معنایی)
عارض ʿârez	صفحهٔ روی، در فارسی رخساره را گویند (ترادف)	———
غاب ġâb	بیشه (ترادف)	بیشه (ترادف)
قار qâr	نوایی به معنی سپید استعمال کرده است (ترادف)، یعنی ضد قیرای سیاه (تضاد)	———
کاخ kâk̲	خانهٔ بی‌روزن، کوشک و قصر (ترادف) و کاروان (احتمالاً مجازی)	قصر (ترادف)، دربان
گاز	———	دندان، مقراض (ترادف)

مدخل	روابط واژگانی در تعریف‌نگاری کشف‌اللغات	روابط واژگانی در تعریف‌نگاری گنجنامه
gâz		
لابه lâbe	بازی کردن، چاپلوسی (ترادف) و خوشی	تملق و چرب‌زبانی (ترادف)، سخریت و هرزه و آن را لاوه نیز گویند (نزدیکی معنایی)
ماج mâj	ـــــــ	ماه را گویند (ترادف)
ناب nâb	خالص و صاف (ترادف)	خالص (ترادف)، به معنی ناو آمده است
والا vâlâ	زبردست (نزدیکی معنایی) و بزرگ بقدر جاه و بلندی (ترادف)	ـــــــ
هار hâr	ـــــــ	حمایل (ترادف)
یار yâr	دوست (ترادف) و امانت کننده	توانایی و قدرت و زهره و مجال باشد (نزدیکی معنایی)

از سوی دیگر، گاه تعریف مدخل‌ها براساس مفهوم صورت می‌گیرد. از این منظر جنبه‌های قراردادی معنای واژه در تعریف مدخل‌ها ارائه می‌شود. از آنجا که هدف نگارش هر دو فرهنگ مورد مطالعهٔ این پژوهش تدوین فرهنگ حوزه‌ای مشخص و تخصصی بوده است، رعایت (هرچند ناآگاهانه) اصل مفهوم‌بنیاد[1] که عبارت است از حرکت از مفهوم به سمت اصطلاح، قابل توجه است. لازم به توضیح است که در فرهنگ‌های عمومی فرهنگ‌نگاران پس از تدوین پیکره‌ای از واژه‌های مورد نظر خود به توضیح و تعریف معنی آن‌ها می‌پردازند. به عبارت دیگر، فرهنگ‌نگار در فرایند واژه‌بنیاد[2]، از صورت به سمت مفهوم حرکت می‌کند (کابره[3]، ۱۹۹۹: ۳۸).

یکی دیگر از رویکردهای تعریف‌نگاری، توجه به اطلاعاتی است که تداعی‌گر[4] ویژگی ادراکی واژه باشد. برای مثال، واژهٔ «سوزن» حامل عناصر معانی کوچک بودن، باریک بودن، (شکل) میله، (جنس) فولادی و تیز بودن است که احتمالا در مجموع تداعی‌کنندهٔ دردناک بودن باشد. اگرچه معمولاً فرهنگ‌های قدیمی به این جنبه از تعریف توجه نکرده‌اند، بارقه‌هایی از این امر را در تعریف‌نگاری *کشف‌اللغات* و *گنجنامه* می‌توان دید. برای نمونه، علی ابن طیفور واژهٔ «تاب» را نخست «فروغ و پرتو» معنی کرده است و سپس به «گرمی»، «حرارت» و «برافروختگی» نیز اشاره کرده است. شاید بتوان سه تعریف اخیر را به نوعی معانی تداعی‌گر یا معانی ضمنی[5] در نظر گرفت (یول[6]، ۲۰۲۰: ۱۳۷–۱۳۸).

یکی از اصول مهم فرهنگ‌نگاری که در بسیاری از فرهنگ‌های قدیمی فارسی قابل بررسی است و می‌تواند از معیارهای سنجش دقت فرهنگ‌نگار باشد، پرهیز از دوری[7] بودن تعاریف فرهنگ است. برای رعایت این اصل، فرهنگ‌نگار باید توجه داشته باشد که واژهٔ مدخل یا واژه‌های هم‌ریشه با آن در تعریف مدخل به کار نرفته باشد و همچنین نباید در تعریف مدخل، تنها مترادف آن ذکر شده باشد و در تعریف آن مترادف نیز دوباره به مدخل نخست ارجاع داده شده باشد (شریفی و قطره، ۱۳۹۸: ۳۷).

برای بررسی این اصل در هر دو فرهنگ مورد مطالعه، مدخل‌هایی که به روشی غیر از روش تحلیلی / منطقی تعریف شده‌اند، انتخاب شدند. به عنوان نمونه‌ای از رعایت این اصل می‌توان به تعریف «صلّاب» در *گنجنامه* اشاره کرد.

[1] onomasiologic process
[2] semasiological process
[3] M. T. Cabré
[4] associative meaning
[5] connotation
[6] G. Yule
[7] circular

«صلّاب: اسطرلاب است که در حرف الف مرقوم شد». سپس همان توضیح که پیش‌تر برای «اسطرلاب» ارائه شده را ثبت کرده است. همچنین در تعریف مدخل «اسطرلاب» فرهنگ‌نویس روایتی نسبتاً مفصل از کاربردهای آن ارائه می‌دهد و در پایان اشاره می‌کند که آن را «اصطرلاب و صلّاب»[۱] نیز می‌گویند و شاهدی برای صلاب ذیل مدخل «اسطرلاب» می‌آورد. اگرچه فرهنگ‌نویس «صلّاب» را به «اسطرلاب» ارجاع داده است، توضیح مفصلی که ذیل «اسطرلاب» ارائه کرده است و اشاره به صورت‌های دیگر، باعث می‌شود چنین مواردی را نتوان تعریف «دوری» دانست. با این وجود، گاه نمونه‌هایی نیز برای تعریف دوری در فرهنگ‌ها پیدا می‌شود. مانند مدخل‌های «حنظل» و «کبست» در *گنجنامه*.

نمونه‌های زیر اگرچه به دوری بودن تعریف‌ها مربوط نیست، تفاوت در شیوهٔ تعریف و ارجاع‌دهی میان دو فرهنگ را نشان می‌دهد. مدخل «راخ» در هر دو فرهنگ قابل توجه هستند. هر دو فرهنگ آن را به معنی «غم» و «اندوه» تعریف کرده‌اند. *گنجنامه* «غم» را به‌عنوان مدخل نیاورده است و ذیل مدخل«اندوه و انده»، بیان داشته است که «معروف است که غم باشد». از سوی دیگر، *کشف‌اللغات* مدخل «اندوه» ندارد و واژهٔ «غم» را به معنای «اندوه و انده» تعریف می‌کند. آشکار است که هیچ یک از فرهنگ‌نگاران ذیل «اندوه و انده» به واژهٔ «راخ» ارجاع نمی‌دهند.

علی ابن طیفور ذیل تعریف «کاخ» به «قصر» و «دربان» اشاره می‌کند که هیچ یک مدخل جداگانه‌ای در *گنجنامه* ندارند. عبدالرحیم سوربهاری، «کاخ» را «خانهٔ بیروزن و کوشک و قصر و نیز کاروان[۲]» تعریف کرده است. اگرچه همهٔ آن‌ها در *کشف‌اللغات* به‌عنوان مدخل ثبت شده‌اند، هیچ یک در تعریف خود به «کاخ» ارجاع داده نشده است.

به‌عنوان آخرین نمونه از این دست، ابن طیفور در *گنجنامه*، مدخل «گاز» را به معنی دندان، «ماج» را به معنی ماه و «ناب» را به معنی خالص تعریف کرده است. با این حال، در *گنجنامه* واژه‌های «دندان» و «خالص» به‌عنوان مدخل ثبت نشده است و ذیل مدخل «ماه» نیز اشاره‌ای به «ماج» نشده است. در نتیجه، نمونه‌های بیان‌شده نشان می‌دهد هر دو فرهنگ‌نگار در بیشتر موارد به اصل عدم دوری بودن فرهنگ توجه داشته‌اند.

۴-۲-۶. شاهد و مثال

برای نشان‌دادن چگونگی به‌کار رفتن واژه در پیوند با واحدهای واژگانی دیگر در جمله، همچون سنت مرسوم، هر دو فرهنگ‌نگار از شاهد[۳] در تعریف مدخل‌ها استفاده کرده‌اند. اگرچه با وجود آن‌که معمولاً در *کشف‌اللغات* و گاه در *گنجنامه* نام شاعر بیت‌های شاهد ذکر نشده است، شاعر بیشتر آن‌ها را می‌توان به‌آسانی پیدا کرد و از همین‌رو آن‌ها را باید شاهد دانست. با این حال، باتوجه به آگاهی که از دانش ادبی و زندگی فرهنگی تدوین‌کننده‌های فرهنگ‌ها داریم نمی‌توان این احتمال را رد کرد که ممکن است خود برای برخی مدخل‌ها بیت سروده باشند و به عنوان مثال[۴] نقل کرده باشند. همچنین باید اشاره کرد که علی ابن طیفور گاه ذیل برخی مدخل‌ها شاهدی نقل کرده است که حاوی هم‌خانوادهٔ واژهٔ مدخل است. برای مثال ذیل مدخل «عارض» بیتی نقل شده که واژهٔ «عرض» در آن به کار رفته است.

نکتهٔ قابل توجه آن است که هر دو فرهنگ‌نگار کاربرد مدخل را در بیت شعر نشان داده‌اند و شاهد یا مثالی به صورت نثر نیاورده‌اند. این امر ممکن است با توجه به سنت فرهنگ‌نگاری مرسوم در هند بوده و یا شاید با در نظر گرفتن این امر بوده است که شعر یکی از مهم‌ترین رسانه‌ها در بین مخاطبان فرهنگ‌دوست در آن روزگار بوده است.

در میان مثال‌های مورد مطالعهٔ حاضر، عبدالرحیم سوربهاری فقط برای مدخل‌های «خار» و «هار» شاهد نقل کرده است. نکتهٔ قابل توجه دربارهٔ شاهدها و مثال‌های *کشف‌اللغات* آن است که فرهنگ‌نگار گاه به جای شاهد یا مثال برای

---

[۱] کذا فی متن

[۲] کذا. احتمال دارد در نسخه‌ای دیگر کاروانسرا باشد.

[3] quoted example

[4] real example

مدخل، بیتی برای شفاف‌تر شدن توضیح مدخل آورده است. به نظر می‌آید این موارد را باید بخشی از تعریف به شمار آورد.

واژهٔ «آ» نخستین مدخل *کشف‌اللغات* است. فرهنگ‌نگار هشت بیت به عنوان شاهد از سروده‌های نظامی، سعدی، خاقانی، فردوسی و بیتی از شاعری ناشناس آورده است. وضعیت شاهد و مثال دو مدخل دیگر، «آفتاب» و «ام‌الکتاب»، نیز همچنین است. جدول ۲ در پیوست، نمونه‌ای از شاهدها و مثال‌های مدخل‌های مشترک هر دو فرهنگ را نشان می‌دهد.

۴-۲-۷. اطلاعات ریشه‌شناختی و اشتقاق

هر دو فرهنگ اطلاعاتی مربوط به ریشه‌های بعضی مدخل‌ها و صورت‌های اشتقاقی واژه‌ها (که پیشتر به آن‌ها اشاره شده است)، ارائه می‌دهند. اگرچه این داده‌ها به طور کاملاً سازمان یافته ثبت نشده‌اند و لزوماً با دانش ریشه‌شناختی امروز مطابق نیستند، توجه فرهنگ‌نگاران به این موضوع اهمیت دارد.

برای مثال، علی ابن طیفور ضمن آن‌که بیان داشته است که اصل «اسطرلاب» یونانی است، چهار امکان دربارهٔ اشتقاق آن برشمرده است:

نخست آن‌که، «[برخی حکما] گمان برده‌اند که اسطر، تراطوست و لاب، آفتاب [است].»

دیگر آن‌که، بنابر تصانیف ابوریحان، از واژهٔ «اسطرلابون» یونانی است که به معنی آیینهٔ کواکب است.

سه دیگر آن‌که، «بعضی گفته‌اند که اسطر تصنیف است و لاب نام پسر هرمس حکیم که اسطرلاب اختراع نمود.»

آخر آن‌که، شارح مقامات حریری از ابی نصر قومی نقل کرده که وقتی لاب دوایر فلکی را رسم کرد، هرمس از او پرسید که «من سطر هذا؟» و او در پاسخ گفت؛ «سطره لاب». از این رو آن را اسطرلاب نامیده‌اند.

۴-۲-۸. نظام ارجاع

یکی از نکات مهم در بررسی فرهنگ‌ها، نظام ارجاع آن‌ها است. شریفی و قطره (۱۳۹۸: ۶۷) ارجاع[1] را ابزاری معرفی می‌کنند که «کاربر را به نقاط یا بخش‌های مختلف در فرهنگ هدایت می‌کند تا اطلاعات مورد جستجو را در آن‌جا پیدا کند». ارجاع را به دو نوع می‌توان تقسیم کرد. ارجاع درون‌فرهنگ[2] که مخاطب را به بخش‌های دیگر همان فرهنگ هدایت می‌کند و ارجاع برون‌فرهنگ[3] که مخاطب را به خارج از فرهنگ و یا به فرهنگ‌های دیگر هدایت می‌کند. جدول ۶ نمونه‌ای از ارجاع‌ها در دو فرهنگ مورد مطالعه را نشان می‌دهد.

جدول ۶: نمونه‌ای از ارجاع‌های فرهنگ‌های *کشف‌اللغات* و *گنجنامه*

مدخل	ارجاع برون فرهنگ در کشف‌اللغات	ارجاع در گنجنامه	
		ارجاع درون فرهنگ	ارجاع برون فرهنگ
صلّاب sollâb	—	اسطرلابست که در حرف الف مرقوم شد.	در شرح <بیست باب مولانا عبد العلی بیرجندی> مذکور است که... و در تصانیف ابوریحان مسطور است که...
طاق ṭâq	در قنبه[؟] آنکه روئی سوی آسمان بغلطد.	—	—

[1] cross-reference
[2] dictionary-internal cross-reference
[3] dictionary-external cross-reference

مدخل	ارجاع برون فرهنگ در کشف‌اللغات	ارجاع در گنجنامه	
		ارجاع درون فرهنگ	ارجاع برون فرهنگ
	ضد قفا و این مسموع از قاضی مه صوفی و ایشان را سماع از امیر حسنی شیرازی.		
غاب ġâb	ادات الفضل [= ؟ ادات الفضلا] است که سخن یاوه و بیهوده.	—	—
قار qâr	نوائی به معنی سپید استعمال کرده است.	معنی آن در لغت قیر مرقوم خواهد شد.	—
لابه lâbe	در کنز اللغت لابه و لوبه سنگستان از سنگ سیاه است	—	—

چنانکه از نمونه‌های جدول فوق برمی‌آید، ارجاعات در *کشف‌اللغات* عمدتاً برون‌فرهنگی است. درحالی که در *گنجنامه* علاوه بر ارجاعات برون‌فرهنگی، نمونه‌هایی از ارجاع‌های درون‌فرهنگی نیز دیده می‌شود.

۵. شبکه مفهومی

آشکار است که تمایز بین مفهوم و معنا و نیز در نظر گرفتن رویکرد مفهوم‌بنیاد[1] در زمان تدوین *گنجنامه* و *کشف‌اللغات* تبیین نشده بوده است. اما با توجه به آن‌که ابن طیفور بسطامی و عبدالرحیم بن احمد سوربهاری هدف خود را تألیف فرهنگ تخصصی و اصطلاحات دانسته‌اند، می‌توان تصور کرد که توجه به «مفهوم» در انتخاب مدخل‌ها و نگارش تعریف‌ها نقش بسیار پررنگی داشته است. از این رو برای بررسی شبکهٔ مفهومی مدخل‌ها، توجه به مؤلفه‌های علمی اصطلاح‌شناسی لازم به نظر می‌رسد.

دو مفهوم روابط مفهومی[2] و روابط اصطلاحی[3] برای ترسیم شبکهٔ مفهومی مهم هستند. روابط مفهومی بر نحوهٔ سازماندهی اشیا و مفاهیم در یک حوزهٔ دانش و روابط اصطلاحی بر پیوندهای میان اصطلاحات به عنوان واحدهای زبانی و معانی آن‌ها تمرکز دارد. ساختارهای مفهومی از طریق طبقه‌بندی بر پایهٔ ویژگی‌های مشترک به دست می‌آید. همچنین، درک ارتباط مفهومی اصطلاحات برای این بحث اهمیت زیادی دارد. به اعتقاد لوم (۲۰۲۰: ۱۸۲– ۲۰۰) ساختارهای مفهومی را می‌توان به‌صورت زیر دسته‌بندی کرد:

- روابط رده‌بندی[4] یا ساختارهای سلسله‌مراتبی، در این ساختارها معمولاً روابطی منطقی برقرار است. برای مثال اگر الف نوعی از ب باشد و ب نوعی از ج، در نتیجه الف نوعی از ج است.
- روابط جزء و کل[5]
- روابط حاصل از تقابل مفاهیم، برای مثال، دستگاه ورودی در مقابل دستگاه خروجی.
- روابط تداعی‌گر[6] که شامل روابط علت و معلولی، روابط ابزار و فعالیت، روابط ماده و محصول.

[1] onomasiology
[2] conceptual relations
[3] terminological relations
[4] taxonomy
[5] partitive
[6] associative relations

از سوی دیگر، روابط اصطلاحی نیز براساس نظر لوم (۲۰۲۰: ۱۵۷) عبارتند از:
الف) پیوند جانشینی[۱]، پیوندهایی هستند میان اصطلاحات در درون زنجیرهٔ واژگان یک زبان؛ این روابط مانند ترادف، تضاد و شمول معنایی[۲]، واحدهای واژگانی را به یکدیگر مرتبط می‌کنند که به یک مقولهٔ دستوری تعلق دارند.
ب) پیوند همنشینی[۳]، عبارت است از پیوندهای میان اصطلاحات و واحدهای واژگانی دیگر که در بافت زبانی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. این روابط می‌توانند میان واحدهای واژگانی با مقوله‌های دستوری یکسان یا متفاوت برقرار شوند. یکی از روابط مهمی که در پیوندهای همنشینی بررسی می‌شود، هم‌آیندها[۴] هستند.

علاوه بر چندمعنایی، هم‌معنایی، هم‌نامی، ترادف، تضاد، روابط سلسله‌مراتبی یا جزء و کلی، وضعیت چندبعدی‌بودن[۵] مفاهیم نیز باید در نظر گرفته شود. لازم است توجه شود که چندبعدی‌بودن نه تنها به‌عنوان رابطهٔ معنایی، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای که بر تعیین حدود مفهوم اثر می‌گذارد شناخته شده است. یک مفهوم می‌تواند بر اساس ویژگی‌های مختلفی مانند کاربرد یا شکل و جنس به روش‌های گوناگونی دسته بندی شود. برای مثال در بافت مفهومی شیمی، «دی‌اکسید کربن» یک ترکیب است. درصورتی‌که همین مفهوم در بافت محیط زیست، نوعی گاز گلخانه‌ای است. به عبارت دیگر، در این حالت، مفهوم تغییر نمی‌کند، بلکه بسته به حوزهٔ تخصصی، ویژگی‌ها و روابط متفاوتی از آن مفهوم برجسته می‌شود (لوم، ۲۰۲۰: ۸۸– ۹۰).

از طرف دیگر، تعدیل معنایی[۶] را نیز باید در نظر گرفت. این مفهوم مرز بسیار ظریفی با چند معنایی دارد. هستهٔ معنایی اصطلاح در وضعیت تعدیل معنایی ثابت می‌ماند و نحوهٔ کاربرد آن واژه در حوزهٔ تخصصی مقید و محدود می‌شود. به عبارت دیگر، واژه در بافت تخصصی، با مجموعه‌ای مشخص از واژه‌ها که مربوط به حوزهٔ مفهومی خاصی است همنشین می‌شود. در صورتی که در زبان عام چنین محدودیتی وجود ندارد. برای مثال واژهٔ گرمایش[۷] در زبان عمومی به معنی «بالا بردن دمای چیزی» است. در این عرصه، هر فردی می‌تواند به عنوان کنش‌گر[۸] باشد و هر چیزی می‌تواند در این فرایند نقش داشته باشد. با این وجود، این واژه در حوزهٔ تخصصی مربوط به تغییرات اقلیمی، وضعیت تعدیل معنایی را نشان می‌دهد. اگرچه معنای «بالا رفتن دما» تغییر نکرده است، اما شرکت‌کنندگان[۹] محدود شده‌اند. در متون تخصصی اقلیم‌شناسی، علت گرم شدن معمولاً محدود به مواردی چون گازهای گلخانه‌ای، دی‌اکسید کربن و انرژی خورشید است و کنش‌پذیر نیز شامل مواردی از قبیل سطح زمین، جو یا اقیانوس‌ها می‌شود (همان، ص ۱۱۱).

لازم به توجه است که تعدیل معنایی، گاه درون یک حوزهٔ مفهومی نیز ممکن است رخ دهد. برای مثال «شکار کردن»[۱۰] در حوزهٔ تخصصی محیط زیست، اگر توسط حیوانات انجام شود با واژه‌هایی مثل «شکارچی» و «طعمه» همنشین خواهد شد و مؤلفه‌های معنایی «بقا» و «تغذیه» در آن پررنگ‌تر می‌شوند. درحالی که «شکار کردن» اگر توسط انسان انجام شود، مؤلفه‌های «تفریح» و «تجارت» روشن‌تر به ذهن متبادر می‌شود و با واژه‌هایی مانند «جواز»، «ابزار» و «شکار غیرقانونی» همنشین می‌شوند. از آن‌جا که موضوع این پژوهش بررسی مدخل‌های مشترک دو فرهنگ تخصصی است، توجه به این بحث برای درک بهتر برش‌های معنایی و تعریف‌نگاری‌های مدخل‌های اصلی و فرعی ضروری به نظر می‌رسید.

---

[1] paradigmatic
[2] hypernymy
[3] syntagmatic
[4] collocations
[5] multidimensionality
[6] meaning modulation
[7] warm
[8] agent
[9] participants
[10] hunt

در این پژوهش، تنها در مواردی تفاوت دو تعریف به‌عنوان شاهدی از تعدیل معنایی در نظر گرفته شده است که هستهٔ مفهومی مشترکی در دو تعریف قابل شناسایی باشد و تفاوت اصلی در مؤلفه‌های برجسته، روابط مفهومی یا چارچوب پیرامون آن مفهوم مشاهده شود.

لوم (۲۰۲۰: ۹۵– ۹۹) چند معیار برای تفکیک دقیق معنا و تشخیص چندمعنایی ارائه می دهد. این معیارها به تبیین مرزهای معنایی یک واحد واژگانی کمک می‌کنند. معیارهای اشاره شده عبارتند از:

الف) جایگزینی با مترادف: این معیار نشان می‌دهد اگر یک واژه در تمام بافت‌های به‌کاررفتهٔ یک واحد واژگانی بتواند جایگزین آن شود، ما با یک معنا از هر دو واژه مواجه هستیم. در مقابل، اگر مترادف فقط در بعضی بافت‌ها قابل قبول باشد، دیگر رابطهٔ جایگزینی با ترادف صادق نخواهد بود. برای مثال واژهٔ green در بافت‌های مختلف به کار می‌رود. لوم نشان می‌دهد که واژهٔ ecological تنها در برخی از بافت‌های کاربردی green می‌تواند جایگزین شود. برای مثال، در ترکیب‌هایی مانند green technologies و a green alternative to IC engines، این جایگزینی قابل پذیرش است. اما جایگزینی green با ecological در عبارت‌هایی مانند green pants و green houses معنای عبارت را تغییر می‌دهد. بنابراین، محدودیت امکان جایگزینی با مترادف در برخی بافت‌ها نشان می‌دهد که واژهٔ green حداقل دارای دو معنای متمایز «رنگ سبز» و «سازگار با محیط زیست» است.

ب) تقابل افتراقی[1]: باتوجه به این معیار، اگر عناصر متقابل یا متضاد یک واحد واژگانی در همهٔ کاربردهای آن واژه معتبر باشد، نشان می‌دهد آن واژه تنها یک معنا را منتقل می‌کند؛ همچنین اگر این رابطهٔ تضاد یا تقابل در همهٔ کاربردهای واژه وجود نداشته باشد، آن واحد واژگانی در وضعیت چندمعنایی است. برای نمونه، واژهٔ polluting در بافت‌هایی که green به معنای «سازگار با محیط زیست» به کار رفته است تقابل معنایی قابل فهمی با آن دارد. برای مثال در ترکیب green technologies. از سوی دیگر این تقابل در کاربردهایی که green به رنگ اشاره دارد مانند green pants بر قرار نیست. در نتیجه تقابل با polluting تنها بخشی از کاربردهای واژهٔ green را در بر می‌گیرد و این امر از وجود بیش از یک معنا برای این واژه حکایت دارد.

ج) اشتقاق صرفی افتراقی[2]: این معیار نشان می‌دهد که اگر یک صورت صرفی برای همهٔ کاربردهای یک واحد واژگانی معتبر باشد، آن واحد واژگانی تنها یک معنا را منتقل می‌کند. عکس این امر نیز صادق است. اگر آن صورت صرفی تنها برای بخشی از کاربردهای آن واحد واژگانی معتبر باشد، احتمالاً، آن واژه بیش از یک معنی دارد. واژهٔ program و مشتقات آن در زبان انگلیسی نمونه‌ای از اشتقاق صرفی افتراقی به شمار می‌آید. در نمونه‌هایی که program به معنای «برنامه‌نویسی کردن» به کار رفته است، صورت‌هایی مانند programming و programmer با آن ارتباط معنایی دارند. برای مثال، در عبارت‌هایی که از یادگیری برنامه‌نویسی به زبان‌های مختلف یا فعالیت برنامه‌نویسی سخن می‌گویند. در مقابل، در نمونه‌هایی که program به معنای «دستوردهی یا پیکربندی یک دستگاه» است، مشتقاتی مانند reprogram، programmable و reprogrammable با این معنا ارتباط دارند، اما programmer به همان معنا و شیوهٔ کاربرد پیشین به کار نمی‌رود. در نتیجه، صورت‌های صرفی و واژه‌های مشتق مرتبط با program در همهٔ کاربردهای آن یکسان نیستند. این تفاوت نشان دهندهٔ آن است که این واژه دست‌کم دو معنای متمایز دارد که عبارتند از، «برنامه‌نویسی کردن» و «دستوردهی یا پیکربندی کردن دستگاه».

د) دیگر روابط پارادایمی افتراقی[3]: این معیار بررسی می‌کند که آیا برای کاربردهای مختلف یک واحد واژگانی، دیگر روابط پارادایمی نیز برقرار است یا خیر. اگر واحدهای واژگانی مرتبط از نظر پارادایمی در همهٔ کاربردهای آن واژه معتبر باشند، آن واژه تنها یک معنا را منتقل می‌کند. اما اگر این روابط تنها در بخشی از کاربردها برقرار باشند، آن واژه احتمالاً

[1] differential opposition
[2] differential morphological derivation
[3] other differential paradigmatic relations

دارای چندمعنایی است. برای نمونه، در زبان انگلیسی فعل write در برخی کاربردها با واژه‌هایی مانند read و access و در برخی دیگر با program، develop و debug در ارتباط است. این امر نشان‌دهندهٔ وجود بیش از یک معنا برای این فعل است.

ه) همنشینی‌های سازگار یا متمایز[1]: اگر همنشین‌هایی که در بافت‌های گوناگون با یک واژه به‌کار رفته‌اند بتوانند در یک بافت مشترک کنار یکدیگر قرار گیرند و جمله‌ای طبیعی بسازند، نشان می‌دهد آن واژه در همهٔ آن کاربردها یک معنا را منتقل می‌کند. اما اگر این همنشین‌ها در یک بافت مشترک قابل جمع نباشند و ترکیب آن‌ها جمله‌ای نامأنوس یا ناپذیرفتنی ایجاد کند، آن همنشین‌ها متمایز بوده و آن واحد واژگانی، احتمالاً بیش از یک معنا دارد. برای مثال، لوم نشان می‌دهد که در برخی کاربردهای فعل write، همنشین‌هایی مانند information و data با یکدیگر سازگارند و می‌توان آن‌ها را در یک بافت مشترک به کار برد. اما ترکیب data با scripts یا programs در همان بافت طبیعی نیست. ازاین‌رو، این تفاوت در الگوهای همنشینی نشان می‌دهد که فعل write در این کاربردها معانی متفاوتی دارد.

با در نظر گرفتن نکات فوق، برای ترسیم شبکهٔ مفهومی لازم است نخست تفکیک دقیق بین مفهوم و اصطلاح انجام شود. مفاهیم مترادف فهرست و به یک «گره» مفهومی متصل شوند. سپس با توجه به ساختار سلسله‌مراتبی و روابط جزء و کلی، دسته‌بندی صورت گیرد. همچنین لازم است توجه شود که هر اصطلاح یک چارچوب را در ذهن فرا می‌خواند که شامل موقعیت پیش‌نمونه[2] شرکت‌کننده است. دو اصطلاح «سکونت» و «توزیع» به درک بهتر این بحث کمک خواهند کرد. «سکونت» به موقعیت مکانی یک پدیده مربوط است. درحالی که «توزیع» علاوه بر آن‌که به موقعیت مکانی ارتباط پیدا می‌کند، به مؤلفهٔ دیگری به نام «گستره» مرتبط است. اگر با این دو اصطلاح، برای مثال، در بافت زیست‌شناسی مواجه باشیم، برداشت مخاطب از «گستره» تمرکز بر این نیست که موجود زنده فقط در کدام موقعیت مکانی و در کجا هست، بلکه تمرکز بر این خواهد بود که در چه محدوده‌ای پراکنده است. به عبارت دیگر، هر دو اصطلاح به مؤلفهٔ مکان اشاره دارند، اما چارچوب مفهومی «توزیع» به دلیل داشتن مؤلفهٔ «گستره» به نوعی نگاهی آماری و جغرافیایی نیز دارد (لوم، ۲۰۲۰).

چارچوب‌های اصطلاح‌ها از طریق پیوندهای مفهومی به یکدیگر متصل می‌شوند تا ساختار اصطلاح‌شناسی[3] یک حوزه را بسازند. با کمک مباحث مطرح شده، در ادامه شبکهٔ مفهومی اصطلاح‌های مشترک هر دو فرهنگ ترسیم می‌شود.

جدول شماره ۷ براساس داده‌های ارائه‌شده در جدول شمارهٔ ۳ پیوست، که تحلیل مفهومی همهٔ مدخل‌های مشترک دو فرهنگ را دربرمی‌گیرد، فراهم شده است. در این جدول، گره‌های مفهومی مبدأ و مقصد، مدخل‌ها، روابط مفهومی و معانی هر دو فرهنگ نشان داده شده است.

شبکهٔ مفهومی زیر بر اساس روابط مفهومی قابل استخراج از تعریف‌نگاری مدخل‌ها ترسیم شده است. در این شبکه، مفاهیم رده‌ای با گره‌های بیضی‌شکل و مفاهیم خاص یا مدخل‌های مورد بررسی با گره‌های مستطیلی نمایش داده شده‌اند و نوع رابطه میان آن‌ها با شیوه‌های متفاوت اتصال مشخص شده است. روابط رده‌ای، جزء و کل، ویژگی/کارکرد و هم‌معنایی، به‌ترتیب ساختارهای سلسله‌مراتبی و غیرسلسله‌مراتبی میان مفاهیم را نشان می‌دهند. برای نمونه، رابطهٔ میان «تیهو» و «پرنده» از نوع رده‌ای، میان «فتراک» و «زین» از نوع جزء و کل و میان «قیر» و «آب‌بندی» از نوع ماده و کارکرد است. به این ترتیب، شبکهٔ مفهومی حاضر صرفاً بازنمایی پیوندهای واژگانی میان مدخل‌ها نیست، بلکه تلاشی برای بازسازی بخشی از ساختار مفهومی در تعریف‌نگاری دو فرهنگ بر اساس تمایز میان مفاهیم و روابط مفهومی است

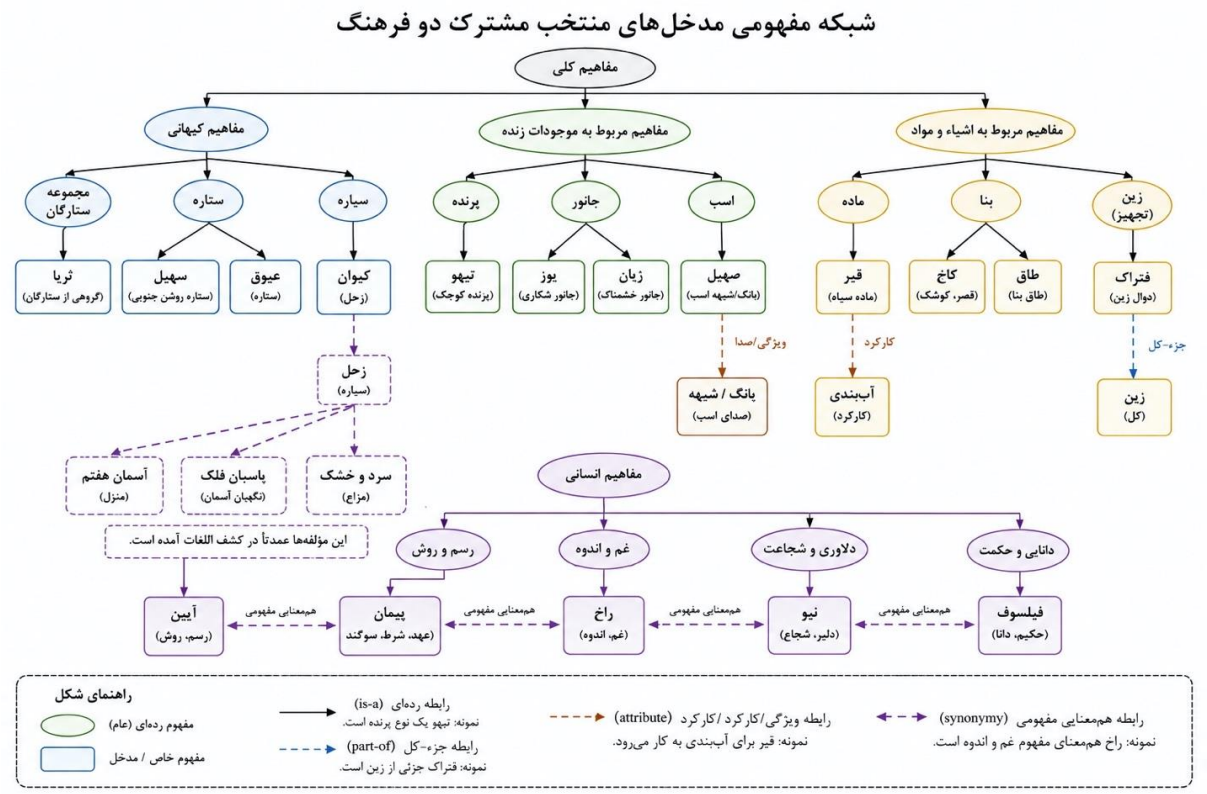
[1] compatible or differential co-occurrence
[2] prototypical Situation
[3] terminological structure

جدول ۷: بررسی مدخل‌ها برای شبکهٔ مفهومی

گره مبدأ / مفهوم	مدخل شاهد	رابطهٔ مفهومی	گره مقصد / مفهوم	شاهد در تعریف‌نگاری
پرنده	تیهو	رده‌ای (نوع ⟵ رده)	تیهو	تیهو در هر دو فرهنگ «پرنده کوچک» تعریف شده است
جانور	یوز	رده‌ای	یوز	جانور شکاری/ درنده
جانور	ژیان	رده‌ای	ژیان	صفت جانوران؛ خشمناک/ زنده‌کشنده
اسب	صهیل	ویژگی/ صدای شاخص	بانگ اسب	«بانگ/ شیهه اسب»
زین	فتراک	جزء–کل	فتراک	«دوال زین»
ماده	قیر/قار	کارکرد ← **ماده**	آب‌بندی/ محکم‌کردن	ماده‌ای که برای بستن درزها و جلوگیری از نفوذ آب به کار می‌رود
سنگ	خارا	رده‌ای	خارا	«سنگ سخت»
درخت	ساج	رده‌ای	ساج	«درختی مشهور در هندوستان»
بنا	کاخ	رده‌ای	کاخ	قصر، کوشک، خانه
بنا	طاق	رده‌ای/جزء–کل	طاق	«طاق بنا»
مکان جغرافیایی	زابلستان	رده‌ای	ولایت	ولایت رستم
پدیده جوی	ژاله	رده‌ای	تگرگ/ بارش	تگرگ، شبنم، بارش
ستاره	سهیل	رده‌ای	سهیل	ستارهٔ روشن جنوبی
ستاره	عیوق	رده‌ای	عیوق	ستاره
مجموعه ستارگان	ثریا	رده‌ای	ثریا	گروهی از ستارگان/ پروین
سیاره	کیوان	رده‌ای	کیوان/ زحل	«ستارهٔ زحل»؛ در *کشف‌اللغات* «سیاره»
رسم/ روش	آیین	هم‌معنایی مفهومی	رسم/ روش	«رسم، روش»
عهد	پیمان	تداعی‌گر	سوگند/ شرط	عهد، شرط، سوگند
غم/ اندوه	راخ	هم‌معنایی مفهومی	اندوه/ غم	هر دو فرهنگ راخ را به غم و اندوه مرتبط می‌کنند.
دلاوری	نیو	هم‌معنایی مفهومی	شجاعت/ دلاوری	دلیر، شجاع، بهادر
حکیم/ دانا	فیلسوف	رده‌ای	فیلسوف	حکیم، دانا

از سوی دیگر، براساس جدول تحلیل مدخل‌های مشترک (جدول شمارهٔ ۷)، مدخل‌هایی که وضعیت تعدیل معنایی را نشان می‌دهند را می‌توان در جدول شمارهٔ ۸ دید. در بررسی وضعیت تعدیل معنایی، سوال این نیست که روابط بین مفاهیم چیست، بلکه در پی تحلیل آن هستیم که یک مفهوم مشترک در دو فرهنگ چگونه متفاوت صورت‌بندی یا برجسته شده است.

لازم به توضیح است که تعدیل معنایی در این پژوهش به مواردی اطلاق می‌شود که یک مدخل مشترک در دو فرهنگ، ضمن حفظ بخشی از هسته معنایی مشترک، در یکی از فرهنگ‌ها با مؤلفه‌ها یا روابط مفهومی متفاوتی ارائه شده باشد. بنابراین، هر تفاوتی میان تعریف‌های دو فرهنگ به عنوان تعدیل معنایی در نظر گرفته نشده است.

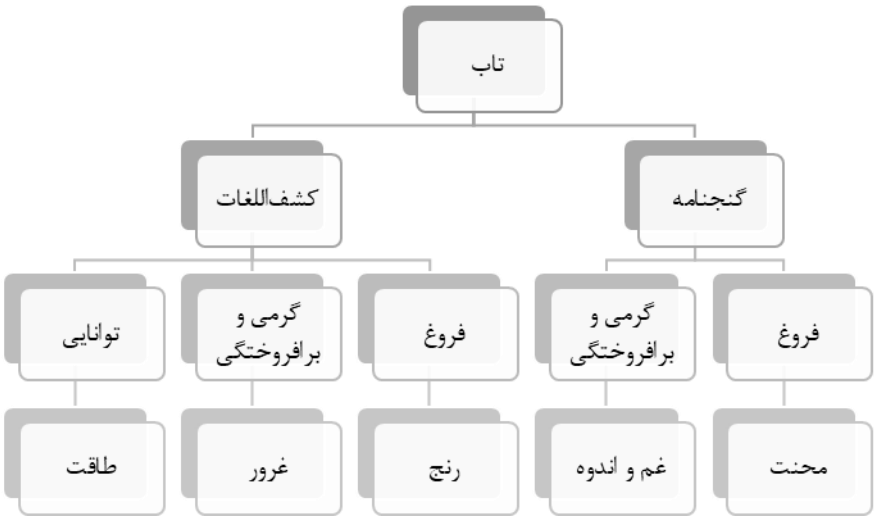


شکل ۱: شبکهٔ مفهومی مدخل‌های مشترک

جدول ۸: وضعیت تعدیل معنایی

مدخل	هستهٔ مشترک	صورت‌بندی در *گنجنامه*	صورت‌بندی در *کشف‌اللغات*	نوع تفاوت مفهومی
کیوان	زحل/ جرم آسمانی	ستارهٔ زحل؛ کمان	ستارهٔ زحل؛ سیاره؛ آسمان هفتم؛ پاسبان فلک؛ سرد و خشک	گسترش شبکهٔ دانش نجومی/ احکامی پیرامون مفهوم
تاب	فروغ/ توان/ گرمی	فروغ، پیچ، توانایی، گرمی، برافروختگی، غم و محنت	فروغ، گرمی، توانایی، پیچ، رنج، غرور، طاقت	تفاوت در برجسته‌سازی ابعاد معنایی
آباد	آبادانی/ معموری	معمور، خوب و نیک، تحسین؛ مکه/کعبه	آبادان، ضد ویران، تحسین	برجسته‌شدن مؤلفهٔ مکانی/ مذهبی در یک فرهنگ
جاثلیق	شخصیت/ عنوان روحانی مسیحی	عالم، عابد، حکیم، زاهد؛ نیز چاپلوس	عالم، عابد، حاکم، حکیم ترسا	تفاوت در ویژگی‌های برجسته‌شده برای مفهوم
گیهان	جهان/ کیهان	جهان، عالم	آسمان، کیهان، این جهان	تفاوت در منظر کیهانی/ جهانی
ژیان	جانور خشمناک/ درنده	تند، خشمناک، صفت جانوران	زنده‌کشنده، خشم‌آلود، جانوران	برجسته‌شدن ویژگی «درندگی»
دیهیم	نشان/ پوشش سلطنتی	تاج پادشاه	تخت، کرسی، چتر، کلاه جواهرنشان	گسترش شبکهٔ مفهومی سلطنت
زیغ	انحراف	فراغت، حصیر، نفرت	انحراف آفتاب، انحراف از حق، بوریا	تفاوت در فعال‌شدن حوزه‌های معنایی

بر همین اساس، می‌توان به عنوان نمونه برای ترسیم شبکه‌ای که برجسته‌سازی مؤلفه‌های معنایی یک مفهوم چند وجهی را نشان می‌دهد، برای مدخل «تاب» شبکهٔ مفهومی زیر را ترسیم کرد.



شکل ۲: شبکهٔ مفهومی مدخل «تاب»

هسته معنایی مشترک مدخل «تاب» در مؤلفه‌هایی مانند فروغ، گرمی و توانایی قابل مشاهده است. با این حال، هر یک از فرهنگ‌ها مجموعه‌ای متفاوت از مؤلفه‌های پیرامونی را برجسته می‌کنند. در *گنجنامه* مؤلفه‌هایی چون برافروختگی، غم و محنت و در *کشف‌اللغات* مؤلفه‌هایی چون رنج، غرور و طاقت برجسته شده است. از این منظر، به نظر می‌رسد تفاوت دو تعریف را می‌توان نه صرفاً تفاوت در شمار معانی، بلکه به‌عنوان تفاوت در صورت‌بندی و برجسته‌سازی ابعاد مفهومی بررسی کرد.

برای مدخل‌های «کیوان» که در *کشف‌اللغات* در یک شبکهٔ دانش نجومی گسترده قرار می‌گیرند و مدخل «آباد» نیز می‌توان شبکه‌های مشابهی ترسیم کرد. تعریف‌نگاری کیوان، مفهوم این واژه را با هند نیز مرتبط می‌داند و این امکان نشان داده می‌شود که هند می‌تواند در شبکهٔ دانش نجومی قرار گیرد. به عبارت دیگر، این مثال نشان می‌دهد که تفاوت میان کاربردهای یک واحد واژگانی الزاماً به تفاوت در معنای پایهٔ آن محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند ناشی از تفاوت در صورت‌بندی مفهومی و روابط میان مفاهیم در حوزه‌های تخصصی مختلف باشد. در یک واژهٔ چندوجهی، ممکن است برخی مؤلفه‌های معنایی واژه در کاربردهای مختلف حفظ شوند، اما مفاهیم مرتبط با آن، نوع روابط میان این مفاهیم و در نتیجه جایگاه آن واحد واژگانی در شبکهٔ دانش تخصصی تغییر کند.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر تلاش کرده است با بررسی دو فرهنگ *گنجنامه در حل لغات شاهنامه* و *کشف‌اللغات و الاصطلاحات*، جایگاه این دو اثر را به عنوان نمونه‌ای از فرهنگ‌نگاری فارسی در شبه‌قارهٔ هند از منظر ساختار فرهنگ‌نگاری روشن سازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، هر دو اثر از بسیاری جهات بر اصول فرهنگ‌نگاری استوارند. همچنین، از نظر کلان‌ساختار، سازماندهی مدخل‌ها، شیوهٔ تعریف‌نگاری و بهره‌گیری از شاهد و مثال، نشان‌دهندهٔ مرحلهٔ نسبتاً رشدیافته‌ای از فرهنگ‌نگاری فارسی در شبه‌قارهٔ هند هستند.

هر دو فرهنگ در کلان‌ساختار، از نظم الفبایی برای ساماندهی مدخل‌ها استفاده کرده‌اند. با این حال، شیوهٔ ترتیب حروف آن‌ها تفاوت‌هایی دارد که با درنظر گرفتن دیگر فرهنگ‌های هند از جمله فرهنگ جهانگیری، به نظر می‌رسد تفاوت در این امر پدیدهٔ غریبی نبوده است. ساختار خرد هر دو اثر، علاوه بر تعریف، دارای اطلاعاتی مانند تلفظ، صورت‌های دیگر املایی، برخی ویژگی‌های دستوری، معادل‌های هندی و شاهد و مثال برای نشان دادن کاربرد مدخل

است. این امر نشان می‌دهد که فرهنگ‌نگارها به شرایط و ویژگی‌های زبانی حوزهٔ تخصصی که فرهنگ به آن مربوط بوده است و همچنین نیاز کاربران و مخاطبان فرهنگ توجه داشته‌اند.

بررسی شیوهٔ تعریف‌نگاری نشان می‌دهد که تدوین‌کنندگان، اگرچه از روابط معنایی برای تبیین مفاهیم استفاده کرده‌اند، به نظر می‌رسد تعریف‌نگاری تحلیلی را برای توضیح مدخل‌ها ترجیح می‌داده‌اند. از سوی دیگر، تحلیل شبکه‌های مفهومی مدخل‌ها نیز نشان می‌دهد که این دو اثر با وجود تعلق به دو حوزهٔ تخصصی متفاوت، از الگوهای مشترکی در سازماندهی مفاهیم پیروی می‌کنند. از این‌رو، می‌توان روابط میان اصطلاحات آن‌ها را در قالب شبکه‌های مفهومی منسجم بازنمایی کرد.

به طور خلاصه، این پژوهش نشان می‌دهد که فرهنگ‌های تخصصی بررسی‌شده که نمونه‌ای از فرهنگ‌های شبه‌قارهٔ هند هستند، به شیوه‌ای روشن و قاعده‌مند مفاهیم حوزهٔ تخصصی خود را بازتاب می‌دهند. هرچند با معیارهای نوین اصطلاح‌شناسی و فرهنگ‌نگاری مدرن فاصله دارند، ظرفیت ارزشمندی برای بازخوانی تاریخ سنت فرهنگ‌نگاری فارسی فراهم می‌کنند. بررسی ساختارهای مفهومی و معنایی فرهنگ‌های تاریخی می‌تواند زمینه‌ای برای پژوهش‌های آتی دربارهٔ سیر تحول فرهنگ‌های فارسی و تحولات معنایی در حوزه‌های تخصصی باشد.

ملاحظات اخلاقی

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسندگان اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت کرده‌اند.

تعارض منافع

بر مبنای اظهار نظر نگارندگان این مقاله تعارض منافع ندارد.

منابع

آدره، الهام و میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۹۴). «معرفی، بررسی و تحلیل نسخهٔ خطی «کشف‌اللغات و الاصطلاحات»، اثری از عبدالرحیم بن احمد سوربهاری هندی» *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۷ (۲۶)، ۲۵–۵۲.

آقابابازاده، امیرعباس (۱۳۹۵). *تصحیح گنجنامه در حل لغات شاهنامه*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد منتشرنشده، دانشگاه علامه طباطبائی.

خطیبی، ابوالفضل (۱۳۷۷). «نگاهی به فرهنگ‌های شاهنامه (از آغاز تا امروز)». *نامهٔ فرهنگستان*، (۳)، ۳۷–۵۷.

سوربهاری، عبدالرحیم بن احمد (۱۵۱ هجری قمری). *کشف‌اللغات و الاصطلاحات*. [نسخهٔ خطی، شمارهٔ ۴۷۵]. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

شریفی، ساغر و فریبا قطره (۱۳۹۸). *درآمدی بر فرهنگ‌نویسی*. تهران: انتشارات کتاب بهار.

صناعتی، مرضیه و ساغر شریفی (۱۴۰۴). «اصول فرهنگ‌نویسی و زبان‌شناسی در تدوین واژه‌نامه‌های گویش». *زبان و زبان‌شناسی*، ۲۱ (۴۱)، ۱– ۵۰.

Adere, E. and M. D. Kazzazi (2016). “An introductory and analytical study of the original manuscript of Kašf al-loghat wa al-eṣṭelāḥāt byʿAbd al-Raḥīm ibn Aḥmad Sūr-Bahārī Hindī”. Scientific Journal of Persian Language and Literature Texts, 7 (26), 25–52. [In Persian]

Aghababazadeh, A. (2016). *Taṣḥīḥ-i Ganjnāmah dar ḥall-i lughāt-i Shāhnāmah* [Unpublished master's thesis]. Allameh Tabataba'i University. [In Persian]

Cabré, M. T. (1998). *Terminology: Theory, methods, and applications* (J. C. Sager, Ed.; J. A. deCesaris, Trans.). John Benjamins Publishing Company.

Khatibi, A. (2000). “A look at Shahnameh dictionaries (from the beginning to the present)”. Nameh-ye Farhangestan, (3), 37–57. [In Persian]

L’Homme, M.-C. (2020). *Lexical semantics for terminology: An introduction*. John Benjamins Publishing Company. https://doi.org/10.1075/tlrp.20

Sanaati, M., and S. Sharifi (2026). “The Lexicographical and Linguistic Principles in Compilation of Dialect Dictionaries”. *Language and Linguistics*, 21(41), 1-50. [In Persian] https://doi.org/10.30465/lsi.2026.51767.1818

Sharifi, S. and F. Ghatreh (2019). *An introduction to lexicography*. Tehran: Ketab-e Bahar Publication. [In Persian]

Sorbahari, ʿA. R. ibn Aḥmad. (1641). *Kašf al-luġāt va al-eṣṭelāḥāt* [Manuscript]. Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly, Manuscript no. 475, Tehran, Iran.

Yule, G. (2020). *The study of language: An introduction, translated by* N. Heydari, 18th ed. Tehran: SAMT.

پیوست

جدول ۱: صورت تلفظ نمونه‌ای از مدخل‌های مشترک.

مدخل	تلفظ در *کشف‌اللغات*	تلفظ در *گنجنامه*
آباد	———	بالفتح و المد
باب	با بای ثانی عجمی نیز آمده.	———
پادار و پایدار	با باء فارسی	———
ثریّا	بالضم	با اول مضموم و ثانی مفتوح و یای تحتانی مشدد
چاپلوس	با جیم فارسی [= چ] و باء موقوف و واو	با بای عجمی موقوف و لام مضمون
حزم	بالفتح	با اول مفتوح به ثانی زده
زابلستان	به کسر لام و سکون سین و نیز به سکون لام و کسر سین	به کسر لام و کون آن و نیز به کسر سین و سکون آن
ژاله	با زاء فارسی [= ژ]	———
صلّاب	بالکسر	با اول مضموم و لام مشدد
گاز	با کاف فارسی	———
ماج	به تشدید جیم	———
ناب	بالفتح	———

شاهدهای جدول بر اساس *گنجنامه* تنظیم شده‌اند. موارد متفاوت در *کشف اللغات*، مانند مدخل‌های «خارا» و «هار»، همراه با تعریف‌نگاری آن‌ها ذکر شده‌اند. در سایر موارد، شاهدها در هر دو فرهنگ یکسان‌اند یا کشف اللغات برای آن مدخل شاهدی ارائه نکرده است.

جدول ۲: نمونه‌ای از شاهدها و مثال‌ها

مدخل	تعریف‌نگاری	شاهد و مثال
آباد	معمور	بزرگان برو خواندند آفرین که **آباد** بادا به خسرو زمین
	خوب، نیک، خوش	به آبان دلت از غم آزاد باد همیشه تن و بختت **آباد** باد
تاب	فروغ و پرتو	شهنشاه رخساره پر **تاب** کرد دهانش پر از در خوش آب کرد
	پیچ	چو بر گنبذ چرخ رفت آفتاب دل طوس و گودرز شد پر ز **تاب** ز چاه زنخدان او رفته آب ز زلف پریشان او رفته **تاب** وز آنجا همانگه **بتابم** عنان بگردن برآرم ز دوده سنان
	طاقت و توانایی	چو رستم ورا دید **بی‌تاب** و توش نه در تن روان و نه در سرش هوش

مدخل	تعریف‌نگاری		شاهد و مثال	
	گرمی و حرارت		بود نازش جان افراسیاب همیشه دلش ز آتش او **بتاب**	
	برافروختگی از غم و اندوه		دو رخ زرد و دیده پر از آب کرد همان چهر خندانش پر **تاب** کرد	
	محنت و مشقت		همان نیز شیروی ترسیده بود بدان کار **تاب** اندرون دیده بود	
جاثلیق	عالم و عابد و حکیم و زاهد ترسایان را نامند		به شهر اندرون هر که ترسا بدند اگر **جاثلیق** ار سکوبا بدند.	
خارا	تعریف *گنجنامه*	سنگ سخت	شاهد *گنجنامه*	همی آتش افروزد از کام او یکی کوه **خاراست** اندام او به سربر ز گرد سپاه ابر بست ز نیزه دل سنگ **خارا** بخست
	تعریف *کشف اللغات*	سنگ سخت	شاهد *کشف اللغات*	گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم در سنگ**خارا** خطر و باران اثر نکرد
شاخ	دست را نامند از انگشتان تا کف		بدین شاخ و این یال و این دستبرد ز تخم که بد نامدار گرد اگر من روم زین جهان فراخ برادر بجایست با برز و **شاخ**	
	جوی کوچکی را گویند که از رودخانه و جوی بزرگ جدا سازند یا خود جدا شود.		یکی چشمه دیدم به دشت فراخ مر آن چشمه را هر سویی راه و **شاخ**	
	فروغ هر چیزی بود.		سیاوش بنالید بر کردگار که ای برتر از جای و بر روزگار یکی **شاخ** پیدا کن از تخم من که جوید ازین دشمنان کین من نخواهم ز بیخ سیاوش درخت نه **شاخ** و نه برگ و نه تاج و نه تخت	
غاب	بیشه		خروشان و جوشان چو شیران **غاب** بیامد دمان تا به نزدیک آب	
گاز	دندان		پدید آمد از دور چهر دراز سیه رنگ و تیره بن و تیر **گاز**	
	مقراض		مگر کین هومان تو باز آوری سر دشمنان را به **گاز** آوری سر دشمنان تو بادا به **گاز** بریده چنین کاین سران را گراز	
ماج	ماه		چو تو شاه ننشست بر تخت عاج	

مدخل	تعریف‌نگاری		شاهد و مثال	
			فروغ از تو گیرد همی مهر و **ماج** چو خورشید بنشست بر تخت عاج بکردار زرآب شد روی **ماج**	
هار	تعریف *گنجنامه*	حمایل	شاهد *گنجنامه*	گزید از سواران برون از شمار بران بادپایان آهخته **هار**
	تعریف *کشف اللغات*	مروارید را گویند که عورتان در گلو می‌دارند.	شاهد *کشف اللغات*	گزید از بزرگان از شمار[1] بران بادپایان آهخته **هار**

در این جدول، مؤلفه‌های معنایی هر اصطلاح از تعریف‌های نگاشته شده استخراج شده‌اند. همچنین هستهٔ مفهومی، روابط مفهومی میان مدخل‌ها نیز بر پایهٔ پیوندهای رده‌بندی و روابط سلسله‌مراتبی و غیرسلسله‌مراتبی شناسایی شده‌اند. این جدول زیربنای لازم برای ترسیم شبکهٔ مفهومی را امکان‌پذیر می‌سازد.

جدول۳: تحلیل مفهومی مدخل‌های مشترک

مدخل	هستهٔ مفهومی	مؤلفه‌های *گنجنامه*	مؤلفه‌های *کشف‌اللغات*	رابطهٔ مفهومی	وضعیت تعدیل معنایی
آباد	وضعیت آباد/معمور	معمور، نیک، تحسین، مکه/کعبه	ضد ویران، آبادان، تحسین	تقابل با ویران؛ تداعی‌گر با مکان/کعبه	محتمل؛ برجسته‌شدن بعد مذهبی در گنجنامه
باب	بخش/ در/ رابطهٔ پدری	پدر	در، فصل، حق، پدر	چند مفهوم مستقل؛ چندمعنایی	خیر
پادار و پایدار	استمرار/ ثبات	باقی، برقرار، ثابت؛ اسب تند	باقی، پایدار	هم‌معنایی مفهومی	خیر
تاب	توان/ فروغ/ گرمی و رنج	فروغ، پیچ، توانایی، گرمی، غم، محنت	فروغ، گرمی، توانایی، پیچ، رنج، غرور، طاقت	روابط چندگانه؛ چندمعنایی	محتمل؛ تفاوت در برجسته‌سازی مؤلفه‌ها
ثریا	مجموعه/ ستاره آسمانی	ستاره، پروین	منزل قمر، شش ستاره، زن	رده‌ای: ستاره ⟵ ثریا	خیر؛ بیشتر گسترش اطلاعات/چندمعنایی
جاثلیق	عنوان/ نقش انسانی	چاپلوس؛ عالم، عابد، حکیم، زاهد ترسا	عالم، عابد، حاکم، حکیم ترسا	رده‌ای: شخص/ عنوان انسانی	محتمل؛ حذف/ برجسته‌شدن مؤلفهٔ چاپلوسی
چاپلوس	شخص فریبنده با زبان چرب	فریب با سخن شیرین و چرب	فریبنده و شیرین‌زبان	رده‌ای/ ویژگی رفتاری	خیر
حزم	هوشیاری/ استواری	هوشیاری، بیداری، خبرداری، استواری	هوشیاری، استواری، استوار بستن، زمین سخت، ستبری	تداعی‌گر: ویژگی عمل/شیء	ضعیف؛ اختلاف بیشتر چندمعنایی است
خارا	ماده/ سنگ سخت	سنگ سخت؛ پارچه ابریشمی	سنگ سخت؛ جامهٔ قیمتی	رده‌ای/ ماده؛ چندمعنایی برای دو مفهوم	خیر

[1] کذا فی النسخه

مدخل	هستهٔ مفهومی	مؤلفه‌های *گنجنامه*	مؤلفه‌های *کشف‌اللغات*	رابطهٔ مفهومی	وضعیت تعدیل معنایی
داج	تاریکی شب	تاریکی و سیاهی شب	همان + یاران/ حاجبان/ پیروان و...	رده‌ای/ ویژگی پدیدهٔ طبیعی	ضعیف
راخ	غم/ اندوه	غم و اندوه	غم و اندوه	هم‌معنایی مفهومی	خیر
زابلستان	مکان جغرافیایی	ولایت رستم	ولایت نیاکان رستم	رده‌ای: مکان ⟵ ولایت	خیر
ژاله	پدیدهٔ جوی	تگرگ، شبنم، وسیله عبور آب	بارش ابر/ تگرگ	رده‌ای: پدیده جوی؛ چندمعنایی	خیر
ساج	درخت/ گیاه	درخت هندوستان	درخت؛ طیلسان سبز؛ ماده مرغ	رده‌ای: گیاه ⟵ درخت	محتمل؛ برجسته‌شدن کاربرد/ ارتباطات فرهنگی
شاخ	ساختار شاخه‌ای/ برآمده	شاخ حیوان، پیشانی، دست، شاخ درخت، پاره، جوی، جامه، فروغ	شاخ جانور، پیاله، مادهٔ آمیخته با گلاب	جزءـکل + چندمعنایی	خیر؛ عمدتاً چندمعنایی
صلّاب	اسطرلاب / سختی	اسطرلاب	سختی‌ها؛ جمع صلیب	دو مفهوم مستقل	خیر
طاق	بنا/ یکتایی	طاق بنا، مفرد، فرج، گشوده	جامهٔ یکتا، بنا، ضد جفت، جهت/قفا	تقابل؛ رده‌ای/ جزءـکل در معنای بنا	خیر
عارض	شخص/ سطح چهره	کسی که سپاه را عرضه می‌کند	روی، دندان، آفت، عرضهٔ سپاه، رخساره	تداعی‌گر؛ چندمعنایی	خیر
غاب	بیشه/ خرابی/ بیهودگی	خراب، بیهوده، بیشه	بیشه، گوشت فاسد، یاوه، ازکارافتاده	چندمعنایی؛ تقابل با آباد در معنای خرابی	خیر
فتراک	جزء زین	دوال زین	دوال‌های زین در چهار جهت	جزءـکل: زین ⟵ فتراک	خیر
قار	ماده قیر/ پوشاننده	قیر، سیاهی، آب‌بندی	مادهٔ آب‌بندی، قیر سفید/ ضد سیاه	ماده ⟶ کارکرد/محصول؛ تقابل سفید/سیاه	محتمل؛ تفاوت در برجسته‌شدن ویژگی رنگ
کاخ	بنای بزرگ	قصر، دربان، مکان	خانه، کوشک، قصر، کاروان	رده‌ای: بنا ⟵ کاخ	خیر
گاز	عمل/ ابزار	دندان، مقراض	صومعه کوهستانی	دو مفهوم نامرتبط؛ احتمال هم‌نامی	خیر
لابه	رفتار تملق‌آمیز	تملق، چرب‌زبانی، سخریت	اخلاص/ ایثار، چاپلوسی، خوشی، سنگ سیاه	تداعی‌گر؛ هم‌معنایی مفهومی در «چاپلوسی»	خیر
ماج	ماه / آب/ گوینده	ماه	آب تلخ، ریزش آب دهان، روایت‌کننده	چندمعنایی/ هم‌نامی	خیر
ناب	خلوص / اندام	خالص، ناو	خالص، دندان، اندام اسب	چندمعنایی؛ جزءـکل در معنای اندام	خیر

مدخل	هستهٔ مفهومی	مؤلفه‌های *گنجنامه*	مؤلفه‌های *کشف‌اللغات*	رابطهٔ مفهومی	وضعیت تعدیل معنایی
هار	جواهر/ رشته جواهر	جواهر، حمایل	جواهر شکسته، رشته مروارید، سرگین، خاموش	چندمعنایی	خیر
والا	بلندی/ منسوج	بلندمرتبه، ابریشم	پارچهٔ ابریشم، زبردست، بلندمرتبه	چندمعنایی؛ رده‌ای در منسوجات	خیر
آیین	رسم/ روش/ زینت	زینت، رسم، روش	رسم و نهاد	هم‌معنایی مفهومی در «رسم»	خیر
ایلیا	مکان/ نام خاص	علی؛ بیت‌المقدس	بیت‌المقدس، شهر، پیامبر	مکان ⟵ شهر؛ نام خاص ⟵ مکان	محتمل؛ تغییر کانون مفهوم از شخص به مکان
بیهده و بیهوده	بی‌حقی/ بی‌فایدگی	ناحق	ناحق، باطل، بی‌فایده، جامهٔ سوخته	هم‌معنایی + ویژگی	خیر
پیمان	عهد/ تعهد	عهد، شرط، خویشاوندی	سوگند، عهد، شرط	تداعی‌گر: عهد ↔ سوگند	خیر
تیهو	پرنده	پرندهٔ کوچک	پرندهٔ کوچک	رده‌ای: پرنده ⟵ تیهو	خیر
جهیز	اسباب عروس	وسایل عروس	اسب تندرو، فیل آب‌رو	دو مفهوم مستقل/ هم‌نامی	خیر
چهر/چهره	صورت/ رخ	روی، رخسار	پیکر و روی؛ نقش/ تصویر	رده‌ای/ جزء‌ـکل؛ شیء ↔ تصویر	محتمل؛ اگر «نقش» را صورت‌بندی متفاوت همان مفهوم بدانیم
حصار	استحکامات/ محاصره	دژ، پناهگاه، زندان، دیوار	محاصره کردن	اسم ↔ فعل؛ رابطه کنش/ مکان	خیر؛ بیشتر تغییر مقوله و چندمعنایی
خیم	خوی بد/ خون/ خیمه	طبیعت بد	جراحت، خون، خیمه	چندمعنایی/ هم‌نامی	خیر
دیهیم	پوشش/ نشان سلطنت	تاج پادشاه	تخت، کرسی، چتر، کلاه جواهرنشان	جزء/نماد ↔ سلطنت	محتمل؛ گسترش میدان مفهومی سلطنت
ریو	مکر / شخص	مکر؛ پسر کاووس	مکر؛ پسر کاووس	هم‌معنایی مفهومی برای دو معنا	خیر
زیغ	انحراف/ بوریا	فراغت، حصیر، نفرت	انحراف آفتاب، انحراف از حق، بوریا	تداعی‌گر؛ چندمعنایی	محتمل؛ برجسته‌شدن «انحراف» در دو معنای تخصصی
ژیان	خشم/ درندگی	تند، خشمناک، صفت جانوران	زنده‌کشنده، خشم‌آلود، جانوران	رده‌ای + ویژگی	محتمل؛ محدودشدن مصادیق جانوری
سهیل	ستاره	ستارهٔ روشن جنوبی	همان	هم‌معنایی مفهومی	خیر
شیوه	روش/ کرشمه	ناز، روش، هنر	کرشمه، ناز، غمزه	هم‌معنایی مفهومی در یک بعد؛ چندمعنایی در گنجنامه	خیر

مدخل	هستهٔ مفهومی	مؤلفه‌های *گنجنامه*	مؤلفه‌های *کشف‌اللغات*	رابطهٔ مفهومی	وضعیت تعدیل معنایی
صهیل	صدای اسب	بانگ/ شیهه اسب	بانگ اسب	تداعی‌گر: حیوان ⟶ صدا	خیر
طوبی	درخت بهشتی/ خوشی	درخت بهشت، خوشا	خیر، خوشا، عیش، درخت بهشت	هم‌معنایی + تداعی‌گر	خیر
عیوق	ستاره	ستاره در کهکشان	همان	هم‌معنایی مفهومی	خیر
غیو	صدا/ غلبه	آواز بلند	غلبه	دو مفهوم متفاوت	خیر
فیلسوف	شخص دانا/ حکیم	حکیم، دانا	زیرک، دانا، استوار، حکیم	رده‌ای: شخص دانا/حکیم	محتمل؛ افزوده‌شدن مؤلفه زیرکی/استواری
قیر	ماده آب‌بندی	قیر، ماده سیاه	قیر، روغن سیاه، آب‌بندی	ماده ⟶ کارکرد؛ ماده ⟶ ویژگی	خیر
کیوان	سیاره زحل	زحل؛ کمان	زحل، آسمان هفتم، پاسبان فلک، سیاره، سرد و خشک	رده‌ای: سیاره ⟵ کیوان؛ تداعی‌گر نجومی	قوی‌ترین نامزد
گیهان	جهان/ کیهان	جهان، عالم	آسمان کیهان، این جهان	رده‌ای/تداعی‌گر کیهانی	محتمل؛ دو منظر آسمانی/جهانی
لیچار	غذا/ مربا	مربا؛ غذای جغرات	غذای جغرات	هم‌معنایی مفهومی جزئی	خیر
میهن	خانه/ خویشاوندی	خانه	فرزند، خویش، کره، ماست، خوشخو، خانه	چندمعنایی بسیار گسترده	خیر
نیو	شخص دلیر	دلیر، شجاع، بهادر	پهلوان دلیر	هم‌معنایی مفهومی	خیر
ویله	فریاد/ واویلا	فریاد، آواز، واویلا	واویلا	هم‌معنایی مفهومی	خیر
هیکل	بدن/ جسم	تن، جسه	عظمت، تبار، مکان حیوان، گیاه، پشگل، تعویذ	چندمعنایی شدید	خیر
هول	ترس/ بلندی	راست، بلند، ترس	ترسانیدن، گردون‌بازی	چندمعنایی	خیر
یوز	یوز/ شکار/ جستن	جستن، جانور شکاری، سگ شکاری، عدد صد	درنده، جستن/ گریختن، سگ کوچک	چندمعنایی؛ رده‌ای در معنای جانور	خیر